

پیروزی بهمن «بهمن پیروز»

وهومن و رهمن " بهمن (نیک اندیشی): بهمن یا وهومن از دو واژه «وهو» به معنای «نیک» و «من» به معنای اندیشه همبند شده است، وهومن یعنی نیک اندیشی، هر انسانی که پای در راه آرایش روان و بالندگی متشی می گذارد، نخست می باید دارای توانایی اندیشه و سپس اندیشیدن نیک باشد، که البته این گفته ایست درست و منطقی، زیرا پایه شخصیت و وجود آدمی اندیشه اوست، و همین اندیشه است که آدمی را از جانور جدا می سازد، بنابراین نیکه کردن به وهومن یا نیک اندیشی به عنوان سرآغاز بهسازی و بالندگی روانی نشان دهنده برداشت و دریافت درست از ساختار روانی آدمی است. بهمن یکی از امشاسپندان، یازدهمین ماه سال، دومین روز هر ماه در گاه شمار زرتشتیان و یکی از همین فرشتگان مزدیسنا است، در اوستا دوزخ، خانه دروغ ناجده شده، بهشت هم خانه متش نیک با بهمن خوانده شده است، نیکوکاران در سرای بهمن (" بهشت) به پاداش ایزدی رسند. بهمن در جهان مینوی نماینده متش نیک اهورامزداست و در جهان خاکی چارپایان سودمند سپرده به اوست، بهمن روز از بهمن ماه یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و بهمنجته گفته اند و هم ردیف با نوروز و مهرگان می باشد. فرخی گوید:

فرخش باد و خداوندش فرخته کناد عید فرخته و بهمنجته و بهمن ماه

تاریخچه اوستاشناسی و شروع تحقیقات و بررسی های خاورشناسان

مفهوم اوستا تمام قسمت های کتاب مقدس را به زبان پهلوی یعنی زبان رایج زمان ترجمه و تفسیر کنند. همین ترجمه ها و تفسیرها را زنده با به زبان اوستایی «آزاین تیش» Azaintish نامیدند بدینا کلمه زنده غالباً به جای کلمه اوستا ذکر می شد چنانکه ناصر خسرو در این باره می گوید :

ای خواننده کتاب زنده و پازند
دین خواندن زنده تاکی و چند
دل پر ز فصول و زنده بر لب
زرتشت چنین نوشته در زنده؟

اکثر خاور شناسان نیز در استعمال کلمه زنده دچار اشتباه شده و زنده را به جای اوستا به کار برده اند در صورتی که معنی حقیقی زنده ترجمه و تفسیر اوستا به زبان پهلوی است.

موضوعی را که مورد بررسی قرار داده و در دسترس خوانندگان محترم قرار می دهد، تاریخچه اوستاشناسی و شرح تحقیقات و بررسی خاورشناسان در زمینه اوستا می باشد علت این امر نیز آن است که متأسفانه هم میهنان عزیز و حتی هم کیشان ارجمند نیز آن طور که باید و شاید در این مورد اطلاعی ندارند. برای وارد شدن به موضوع لازم است اطلاع مختصری راجع به اوستا در زیر آورده شود :

اوستا کلمه ایست که به مجموعه کتب مقدس زرتشتیان اطلاق می شود و مشتق است از دو جز «ا» و «ویستا» از ریشه «وید» به معنی دانستن و دانش به عبارت دیگر اوستا یعنی آنچه دانسته یا شناخته شده و یا بهتر بگوییم آنچه الهام شده است (ودا Veda کتاب مقدس هندوها نیز از ریشه «وید» آمده و دارای مفهوم مشابهی است.)
اوستا مشتمل است بر گات ها، یستا، ویسپرد، وندیداد، یشت ها،

در قرن هفدهم میلادی چند نسخه خطی اوستا توسط انگلیس ها از هندوستان به اروپا برده شد البته نه برای تحقیق و مطالعه این زبان بلکه به عنوان یک تحفه کمیاب و نادر.

در هر حال بعد از حمله اعراب و مغول زمان اوستا به کلی فراموش شد. قرن ها گذشت ولی به علت اوضاع نامساعد محیط و زمان از زرتشتیان کسی به فکر بررسی و تحقیق در زمینه اوستا که زبانی مرده محسوب می شد نیفتاد و به طور کلی این مردم از تعلیمات اخلاقی و فلسفی پیغمبر خویش بی اطلاع ماندند تا اینکه دو قرن قبل مطالعه اوستا از روی اصول علمی صحیح در اروپا شروع شد.

در قرن هفدهم میلادی چند نسخه خطی اوستا توسط انگلیس ها از هندوستان به اروپا برده شد البته نه برای تحقیق و مطالعه این زبان بلکه به عنوان یک تحفه کمیاب و نادر، اولین شخصی که راجع به مذهب مغ ها اطلاعات وسیعی داشت و کتابی تحت عنوان «تاریخ مذهب پارسیان و مغ ها» نوشت توماس هاید Thomas Hyde استاد دانشگاه آکسفورد بود. گرچه اسناد نسخه های از اوستا در اختیار داشت، موفق به ترجمه آنها نشد ولی همین کتاب او راجع به مذهب زرتشت انگیزه و محرکی بود که سایرین را به تحقیق در این رشته واداشت.

مانده دارد

و خرده اوستا. به طوری که از متدرجات دینکرد معلوم می شود اوستا قبل از سوخته شدن کاخ شاهان داریوش توسط اسکندر و از بین رفتن گنجینه دانش و فرهنگ ایرانیان باستان دارای یک هزار فصل و ۲۱ نسل بوده و هر کدام از نسل ها راجع به موضوع مختلفی از قبیل فلسفه و مذهب و قانون و اخلاق و هیئت و طب و تاریخ و جغرافیا بحث می کرده است. هرمی پوسی، فیلسوف یونانی که در قرن سوم قبل از میلاد می زیست و راجع به کتاب مقدس زرتشت تحقیقات زیادی کرده می نویسد: «اوستا مشتمل بر دو هزار یا دو میلیون شعر بوده است.» مسعودی و طبری دو نویسنده بزرگ ایران نوشته اند: «اوستا بر روی ۱۲ هزار پوست گاو و به خط زر نوشته بوده است.»
شورینخانه اوستایی که امروز برای ما باقی مانده در حدود یک چهارم اوستایی است که در زمان ساسانیان وجود داشته. گرچه می توان گفت اوستا در زمان هخامنشیان نیز تقریباً متروک شده بود و مردم به زبان فارس صحبت می کردند ولی موبدان این میراث گرانها را تا آنجا که مقدور بود سینه به سینه سپرده و در حفظ آن کوشیدند. در زمان ساسانیان موبدان دانشمند سعی کردند برای آگاهی مردم به

هفت‌امشاسپند یا قانون جاویدان اهورایی

موبد رستم شهزادی



۱- وحدت وجود یگانگی هستی و یکتایی آفریدگار هستی - هر گاه در کار آفرینش به درستی بیندیشیم، می‌بینیم که همه موجودات، از جمله انسان به هم وابسته و یگانه‌اند، آب و خاک و گیاه و جانور و انسان و نیروهای بی‌پایان خلقت چنان به هم پیوسته و وابسته‌اند که زندگانی یکی بدون دیگری ممکن نیست.

زندگی موجودات چون زنجیر به هم پیوسته‌ایست که هر یک از مظاهر آن حلقه‌های حیات را تشکیل می‌دهد این یگانگی جهان هستی ما را متقاعد و معتقد می‌کند که در پس این همه هستی‌ها، خرد کاملی حکمفرماست که مدار جهان را با چنان نظم و هنجاری برقرار داشته و ما چنان پروردگاری را اهورامزدا یعنی هستی‌بخش دانا می‌نامیم، اشوزرتشت در گاتهای خود می‌فرماید: «ای مزدا،

جهان بینی زرتشتی بر هفت پایه یا قانونی که در درازنای تاریخ و فرهنگ و ادب و دین ایرانی به نام‌های گوناگون چون هفت قانون جاویدان اهورایی، هفت پایه زندگی، هفت آرمان پارسایی، هفت مراحل کمال، یا هفت هنجار هستی خوانده استوار است. باز این مراحل در اوستاهای بعدی به نام‌های هفت امشاسپندان، هفت قروزگان اهورامزدا یا هفت پرتو اهورایی و در ادبیات فارسی و مکتب‌های اشراق و عرفان ایرانی به نام‌های هفت وادی عشق، هفت خوان زندگی، هفت شهر عشق و غیره معروف گردیده است. شاعری گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

این هفت اصل با قانون جاویدان دین زرتشتی عبارتند از:

هنگامی که تو را با نیروی خرد و اندیشه ژرف جستجو کردم و با دیده دل به تو نگریستم، دریافتم که تویی سرآغاز و سرانجام همه چیز - تویی سرچشمه خرد و اندیشه و تویی آفریننده راستی و پاکی و تویی داور دادگر همه کردارهای مردمان» (یسنا ۳۱ بند ۸).

باز آن وحشور می فرماید: «ای مزدا، ای اندیشمند بزرگی که از روز نخست افلاک را با نور خود روشن ساختی و با نیروی خرد خویش به این درستی و خوبی نظم و هنجار دادی، ای کسی که همواره یکسانی، فروغ ایمان و نور پاک منشی را بر همه ما بتابان.» (یسنا ۳۱ بند ۷)

اهورامزدا از هر کار آشکار و نهان مردم آگاهست و گناهان کوچک و بزرگ همه را با دیدگان روشن بین خود می بیند و پیوسته همه کارها را برابر قانون ابدی خویش پاداش می دهد. (یسنا ۳۱ بند ۱۳)

صفات اهورامزدا - اوستا اهورامزدا را، هروسپ توان
یعنی توانای کُلل، هروسپ آگاه یعنی دانای کُلل و هروسپ خدا، صاحب و مالک همه چیز می داند. اورمزدیشت که ستایش یا پشت ویژه اهورامزداست، پروردگار یکتا را به نامه های بزرگترین، بهترین، کارسازترین، فیروزمندترین، تندرستی بخش ترین، آفریننده، افزاینده، نعمت بخش، خردمند، توانا، پاک، دانا، آمرزنده، نگهبان و داور دادگر می نامد.
در جای دیگر اوستا، اهورامزدا را بی آغاز و بی انجام، بی رقیب و مانند و خالق همه چیز دانسته که نه زائیده شده و نه می میرد، بوده و هست و خواهد بود و تنها آفریدگار همه آفرینشها اوست.

پیوستگی خدا و انسان در اوستا - در اندیشه و نظریه
فلسفی اشوزرتشت، روان و خرد هر انسان ذره ای است از روان و خرد کل هستی یعنی اهورامزدا، پروردگاری که عین نیکی و راستی و آفریننده جان و خرد است. هنگامی که آدمی بنا به سرشت اصلی خود که نیکی و راستی است رفتار کند، روان و خردش با روان و خرد کُلل یگانه و متحد می شود.
در مسئله وحدت وجود و یگانگی هستی، فرهنگ ایرانی و جهان بینی زرتشتی به نظریه ژرف و دلکشی می رسد که از آن بهره هایی بزرگ اخلاقی و انسانی و اجتماعی و جهانی حاصل

می شود.

از دیدگاه دین زرتشتی انسان می باید همپا و همآزور با نیروی خلافت جهان هستی، زندگی کار و اندیشه اش پیوسته در حال خلایق باشد. زندگی بدون آفرینندگی، تیره و خاموش و مرگ آور است.

کاشتن یک بوته گل و درخت تازه یا نوشتن یک مقاله و کتاب، ساخت یک آهنگ روح افزا یا ایجاد یک هنر، زادن فرزند و فرآورد یک محصول، همه و همه خدمت و یاری به آفرینش است.

تنها زندگی شکوهمند و سرشار و شکوفان و زنده است که در آن همه نیروهای انسانی به کار می افتد و شادی و خوشبختی و تندرستی و نشاط زندگی را فراهم می سازد. هر تلاش و کوششی که برای گسترش فرهنگ و دانش راستین انجام گیرد همآهنگی با نیروی آفرینندگی پروردگار یکتا و نبرد و پیکار با نیروهای ویرانگر اهریمنی است. این همان کاریست که اشوزرتشت پیروان خود را بدان واداشته و مؤظف کرده است.

بهتر است مسئله یگانگی خدا و انسان را از زبان اندیشمند و پارسای بزرگ مولانا بشنویم.

آنها که طلب کار خدائید، خدائید

بیرون ز شما نیست، شمائید شمائید

چیزی که نکرد بدگم از بهره جوئید

واندر طلب گمشده از بهر جرائید

در خانه نشینید و مگردید به هر سو.

زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید

خواهید که بینید رخ اندر رخ معشوق

زنگار ز آئینه دل پاک زدائید

در بحث از فلسفه یگانگی خدا و انسان بجاست نظر فیلسوف و اندیشمند پارسای گرانقدر، حافظ شیرازی نیز آورده شود که سروده است:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

وانچه خود داشت ز بیگانه نمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

مشکل خویش بر پیر منان بر دم دوش

کاو به تانید نظر حل معما می کرد

دیدمش خرم و خندان، فدح باده به دست

وندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد
بیدلی در همه احوال خدا یا او بود
او نسیم بدش و از دور خدا یا می کرد

کسی برخوردار خواهد شد که پاک منش باشد (یسنا ۳۱ بند ۶) اهورامزدا از نیروی خرد خویش در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این جهان نظر اندیشید. (یسنا ۳۱ بند ۶) ای مزدا ما را از نیروی خرد مقدس خویش برخوردار ساز (یسنا ۳۳ بند ۱۲) تامل و گامیابی در هر دو جهان به وسیله و هومن به دست می آید. (یسنا ۳۴ بند ۶) کسانی که این جهان را به چشم حقارت می نگرند، از منش پاک بدورند (یسنا ۳۴ بند ۹) مرد دانا و هوشمندی که از منش پاک برخوردار است دوست و طرفدار راستی است (یسنا ۳۴ بند ۱۰) مزدا نعمت و هومن را در جهان خاکی به کسی بخشد که در کار و کوشش است و مردم را به سوی عقل و کمال رهنمایی کند. (یسنا ۳۴ بند ۱۴) بهشت با پیروی از خرد مقدس مزدا به دست می آید (یسنا ۳۴ بند ۲).

هنگامی که اشوزرتشت به هستی اهورامزدا به درستی پی برد که هومن بر او ظاهر شده و امر رسالت را به او سپرد (یسنا ۴۳ بند ۱۱) اشوزرتشت در یسنای ۴۳ بند ۱۵ گوید: ای اهورامزدا هنگامی تو را شناختم که هومن بر من ظاهر شده و مرا آگاه ساخت که نباید خشنودی دروغ پرستانه را خواستار شد زیرا آنان دشمن پیروان راستی اند.

مزدا، یعنی دانای بزرگه - در اوستا یکی از نام های پروردگار یکتا «مزدا» می باشد که از دو واژه درسته شده یکی «مز» که به زبان پهلوی «مس» و در فارسی به شکل «مه» در آمده یعنی بزرگ و دیگری «دا» یعنی دانا که رویهم می شود «مهدان» یا دانای بزرگ، در گاتها این نام گاهی به حالت جمع «مزدائوسجا» ذکر گردیده که به معنی خداوندان خرد یا اندیشمندان است. شادروان فردوسی توسی به درستی نام اهورامزدا را در اشعار خود چنین ترجمه می کند:

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

این نام همانست که در عرفان ایرانی به عنوان «گرداننده جهان هستی یاد شده که گاهی هم خرد کل یا خرد خدایی نامیده می شود، شادروان مولانا می فرماید:

غیر این عقل تو حق را عقلهاست

که بدان تدبیر اسباب شماس

جنبشی بینی بدانی زنده است

این ندانی کاو ز عقل آکنده است

۲- مرحله جهان بینی زرتشتی و هومن است - دومین مرحله جهان بینی زرتشتی و هومن یا اندیشه نیک است که اغلب در اوستا به حالت «وهیته منو» یا بهترین و کامل ترین اندیشه ذکر گردیده و این بدین معنی است که در پس دستگاه آفرینش عقل کل یا کامل ترین خرد قرار دارد که جهان مادی و عالم معنوی بر مدار آن می گردد. نیروی اندیشه و خرد که گوهر و سرچشمه آفرینندگست پیوسته در اثر ذاتی خود همراه با همه مظاهر هستی در جویش و پوش و سازندگی و بالندگیست. خرد و اندیشه در آدمی نیز به او توانایی دریافت و شناخت می بخشد و سرچشمه دانایی و بینایی و آفرینندگی اوست. تنها خرد و اندیشه و نیروی گفتار است که مایه برتری آدمی از دیگر جانوران می باشد.

در کیش زرتشتی بی کار نگهداشتن اندیشه و خرد کاریست ناشایست و کسی که اندیشه و خردش را برای دانستن و شناختن و آگاه شدن به کار نیندازد چون جانوریست که ارزشش از مرز خوردن و نوشیدن و خفتن و تولید مثل بالاتر نرود.

نیروی اندیشه و خرد با باده گساری و سیگار کشی و مصرف مواد مخدر به دور است. خرد بر پایه دیدن و پژوهیدن و آزمودن استوار است نه بر پندار بافی و پیش داوری های باطل و شنیده ها.

اشارات گاتها در باره و هومن - گاتها و هومن را نخستین صفت معنوی اهورامزدا دانسته که به وسیله آن اشوزرتشت توانست به درگاه پروردگار یکتا تقرب جوید در یسنای ۳۱ بند ۱۱ آن و خشور می فرماید: «اهورامزداست که در روز نخست از خرد خویش، بشر و دین و نیروی اندیشه را آفرید. مزداهورا قدرت کامل خود را به کسی بخشد که پاک منش بوده و در اندیشه و کردار دوست او باشد. (یسنا ۳۱ بند ۲۱) کسی که فهمیده و دانا باشد می داند که پروردگار پشتیبان راستی است. (یسنا ۳۱ بند ۲۲) مزداهورا با پاک منشی پیوسته یکسانست (یسنا ۳۲ بند ۲) ای مزدا با پرتو منش پاک شکوه هر دو جهان را به ما ارزانی دار. (یسنا ۳۸ بند ۲) از بهترین بهره ایزدی،

در جای دیگر می‌فرماید:

این جهان بک فکرت است از عقل کل

عقل چون شاه است و صورنها زسل

همان گونه که نام وهومن در اوستا بعد از نام اهورامزدا ذکر می‌شود شادروان فردوسی نیز در شاهنامه بعد از مدح و ثنای پروردگار یکتا زبان به ستایش خرد گشوده می‌فرماید:

خرد افسر شهریاران بود

خرد زسور نامداران بود

خرد رهنمای و خرد دلگشای

خرد دست‌گیرد به هر دوسرای

خرد چشم جانست چون بنگری

تو بی چشم، شادان جهان نسپری

اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک یکی از اصول سه‌گانه دین زرتشتی اندیشه نیک است که همیشه در اوستا پیش از گفتار و کردار می‌آید و این بدان معنی است که وخشور ایران پایه و اساس هر گفتار و کرداری را اندیشه دانسته و معتقد است که: اول اندیشه وانگهی گفتار، مولوی فرماید:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه ات گل، گلشنی

و ر بود خواری تو هیمة گلخنی

اندیشه میزان و سنجه خوب و بد و زشت و زیبا و درست و نادرست هر گفتار و کردار آدمیست. هنگامی اندیشه می‌تواند نیک را از بد تمیز دهد که به زیور علم و دانش آراسته گشته و به وسیله «آسنوده خرد» یعنی خرد و دانش و غریزی و «گوشو سرود خرد» خرد و دانش آکنابی با به اصطلاح امروز با علوم معقول و منقول تقویت شده باشد.

«ای مردم به کسی گوش دهید که دانا و طرفدار راستی باشد (یسنا ۳۱ بند ۱۹) کسانی که به چشم حقارت می‌نگرند از منش پاک به دورند. (یسنا ۳۴ بند ۹) شادروان فردوسی می‌فرماید:

خرد همچو آبست و دانش زمین

بدان کابین جدا وان جدا نیست زین

به دانش بود مرد را ایمنی

به بندد ز بد دست اهریمنی

به دانش روان را توانگر کنبد

خرد را بدین بر سر افسر کنبد

اندیشه آدمی چون تخم است و گفتار چون شکوفه و کردار چون بر و میوه. اندیشه اگر نیک و پاک نباشد گفتار و کردار نیز که جلوه آنست نمی‌تواند نیک و پاک باشد. در اوستا آمده که: «همه اندیشه و گفتار و کردار نیک نماینده اندیشه رساست و همه اندیشه و گفتار و کردار بد نتیجه بی‌خردی و بی‌دانشی است. مولوی می‌فرماید:

این جهان کوه است و گفت و گوی نو

چون صداها باز آید سوی تو

این جهان کوه است و فعل ماندا

باز آید آن صداها پیش ما

دستور د کتر دالا دستور بزرگ پاکستان می‌نویسد: «تقوای واقعی در قلب نهفته است و در عمل به صورت اندیشه نیک و بعد گفتار و کردار نیک آشکار می‌گردد و بزرگترین قربانی و فدیهای که آدمی می‌تواند به پروردگار خود تقدیم کند اندیشه و گفتار و کردار نیک اوست. اشوزرتشت در یسنای ۳۳ بند ۱۴ فرموده است: «برای تو ای اهورامزدا همه هستی و جان خود را با اندیشه و گفتار و کردار نیک، با عشق واقعی به تو پیشکش کرده و در راه پارسایی، همه نیروهای خود را در فرمانبرداری از تو آماده کرده‌ام.

نیک اندیشی سرچشمه همه بدیها و مایه تباهی تن و روان است. فردوسی می‌فرماید:

هر آنکس که اندیشه بد کند

به فرجام، بد با تن خود کند

به دل نیز اندیشه بد مدار

بد اندیش را بد بود روزگار

آزادی اراده - در آئین زرتشتی بشر دوست و یاور اهورامزدا و طراح و سازنده سرنوشت خویش است. ما انسانها همه در گزینش راه نیک یا بد آزادیم، و به دست خویش می‌توانیم جهان را به صورت یک بهشت یا یک دوزخ در آوریم اشوزرتشت در یسنای ۳۰ بند ۲ فرموده است: «ای مردم گفتارها را بشنوید و با اندیشه روشن در آن بنگرید و میان گفتار نیک و بد خود تمیز دهید. زیرا پیش از اینکه فرصت زندگی از دست برود هر مرد و زن باید بشنخه راه خود را برگزیند. بشود که به یاری خرد اهورایی در گزینش راه نیک کامروا گردید.» کسانی که از نیروی خرد ایزدی و نیک‌اندیشی و راستی برخوردار باشند، در انتخاب راه نیک کامیاب گردند و به پاداش آن در دو جهان بهره نیک یابند. (یسنا ۳۰ بند ۷)

رابطه و هومن با جانداران نیک و سودمند - همان گونه
 که در جهان مادی انسان اشرف مخلوقات، پروردگار و نماینده
 اهورامزدا بر روی زمین است. حیوانات و جانداران خوب و
 سودمند نیز در جهان مادی مظهر و نماینده و هومن به شمار
 می‌روند و کسی که به صفت نیک‌اندیشی و هومن آراسته
 است، نباید نسبت به حیوانات و چارپایان سودمند ستم روا دارد
 و آنان را بی‌جهت بکشد یا به ریشه کن کردن نسل آنان
 پردازد، چنانچه در نمازها و اندرز گواه آمده است: «داد و
 آئین بهمن امشاسپند، آشتی و نیک‌اندیشی است. کینه‌ورز و
 رزم‌کام مباشید، نیکخواه و به‌منش باشید. بدی مکنید و پیرامون
 بدکاران مگردید. دانش‌اندوز و خردمندی پیشه کنید. فرهنگ
 گسترید و دشمنی براندازید. با دشمنان به داد کوشید. با
 دوستان نیکی ورزید، چارپایان سودمند را خوب نگهداری
 کنید و کار بی‌اندازه به آنان نفرمائید و آنان را از گرسنگی و
 تشنگی و گرما و سرما نگاهدارید و بر آنان ستم روا مدارید.»
 در اوستای یشت یا توبه‌نامه زرتشتیان آمده است: «از
 هر گونه گناهی که من از جهت روانی نسبت به بهمن امشاسپند،
 و از لحاظ تنائی نسبت به چارپایان مرتکب شدم پشیمان گشته
 توبه می‌کنم. اگر چارپایی را زده و آزردم، یا با شکنجه و سختی
 کشتم، یا خوراک و آب به گاه خود به آن ندادم. اگر استخوان
 آن را شکستم یا آن را زخمی کردم یا از دزد و گرگ و
 راهزنی نگهداری نکردم یا از سرما و گرمای بی‌اندازه دور نگه
 نداشتم، اگر گوسفند ماده‌ی جوان را کشتم، اگر گاو وریز
 (شخم‌زن) و اسب کارزاری و بره و بزغاله و مرغ کُرچ را
 کشتم، اگر بره کمتر از یکساله را ذبح کردم، که بدین وسیله
 بهمن امشاسپند از من آزرده و ناخشنود گشته از آن همه
 گناهان پشیمان شده توبه می‌کنم.
 در آفرینگانها می‌خوانیم: بشود که همه به پیروی از بهمن
 یا نیک‌اندیشی پردازیم، امشاسپندی که نماینده صلح و آشتی و
 فیروزمندی و زداینده بدی و زشتی است از اوست خرد ذاتی و
 دانش‌غریزی هورمزدی و خرد اکتسابی و دانش منقول
 هورمزدی. امشاسپندی که مظهرش در گیتی انواع چارپایان
 نیک و سودمند است که مردمان جهان زیوش و دارایی و پرورش
 تن و جان خود را از آنان فرا گیرند و فرش و بستر و پوشاک
 خود را از آنان فراهم سازند.

سراعات روزهای تَبَر یا پزهیز از کشتار و

گوشت‌خواری بنا بر سنت دیرین و پیروی از اصل
 نیک‌اندیشی و بی‌آزاری و مراعات حال چارپایان، زرتشتیان
 ماهی چهار روز از کشتار دام و خوردن گوشت خودداری کرده
 و آن را به نام روز «تَبَر» یا پزهیز از گوشت‌خواری می‌نامند و
 دلیلی را که علمای دین زرتشتی برای این اصل اقامه می‌کنند به
 قرار زیر است:

۱- کمک به اقتصاد کشور: زیرا امروزه نیز در اغلب
 کشورهای جهان از جمله ایران ماهی چهار روز کشتار برابر
 قانون قدغن است.

۲- پیشگیری از بسیاری امراض که در اثر خوردن گوشت
 و چربی زیاد ایجاد می‌شود.

۳- کاستن از روحیه خونریزی و خون‌خواری و جنگ و
 جدال در بین بشر، زیرا با مشاهده روحیه همزیستی و بی‌آزاری
 حیوانات گیاه‌خوار و رفتار خشن و قهرآلود حیوانات
 گوشت‌خوار نسبت به یکدیگر این حقیقت روشن می‌گردد.

منع قربانی حیوانات - در کیش زرتشتی، قربانی
 حیوانات برای خشنود ساختن اهورامزدا و فرشتگان یا ارواح
 نیاکان به کلی منع شده و در گاتها این کار را به دروغ‌پرستان
 و دیوان نسبت داده است. (پسنا ۳۲ بند ۱۴ تا ۱۲) در دین
 زرتشتی تنها فدییه و نیازی که در بارگاه اهورامزدا پذیرفته
 می‌شود، اندیشه و گفتار و کردار نیک است و بس اشوزرتشت
 در پسنا ۳۳ بند ۱۴ می‌فرماید: «زرتشت برای سپاسگزاری،
 جان خویش و برگزیده‌ترین اندیشه و گفتار و کردار خود را با
 آنچه داراست با تواضع تقدیم آستان مزدا و راستی می‌نماید.»
 در گوش‌یشت آمده: «ای فرشته‌نگهبان جانداران، این
 کامیابی را به من بخش که بتوانم از برای آسایش آفریدگان
 مزدا گله‌های بسیار پرورش دهم و آنان را از آزار بداندیشان و
 دروغ‌پرستان دور و ایمن دارم.»

اکومن - صفت مخالف و هومن «اکومن» به معنی
 بداندیشی است که بعداً در روایات دینی و داستان‌های ملی به
 شکل دیوی نیرومند و هولناک درآمد و در شاهنامه، رستم با
 آن توانایی جسمی نتوانست با او دست و پنجه نرم کند.
 شاعری گفته است:

رستمی باید که با دیو هوس رزم آورد

گر بر او غالب شویم افراسیاب انکنده‌ایم

مانده دارد

اشاراتی در احکام نجوم در ایران

پیش از اسلام

خیلی روشن می‌بینیم که تبیین نجومی جهان از تبیین الهی - که اغلب مربوط به آغاز و انجام جهان است - جدا است. در آمدن مریخ (بهرام) به برجهای فلکی در بهرام یشت، طالع جهان در بُندهشن و آثار فارسی (مثل تاریخ بلعی) نه براساس اعتقادات الهی بلکه براساس اصول احکام نجوم گزارش شده‌است. حتی ایزد بهرام در چنگال و چنبره مظنه البروج و خصوصیاتش که هریک از بروج - از دلالت بر ضعف و قدرت دارند - اسیراست.

در بند بیست و نهم بهرام یشت آمده است که ایزد بهرام نیروی بازو به زرتشت می‌بخشد، من از این جمله نتیجه می‌گیرم که بی‌شک در طالع ولادت زرتشت، بهرام (مریخ) در دو پیکر (جوزا) بوده‌است زیرا که تنها بهرام اگر در جوزا باشد، دلالت بر قدرت بازو و جنگاوری دارد. در سراسر بهرام یشت، بهرام خداوند نیرو و پیروزی شمرده شده و با ایزدان دیگری که پیروزمند هستند - مانند مهر و تیر - همراه شده‌است. در آثار دوره اسلامی نیز درست مثل بهرام یشت، مریخ دلیل پیروزی و قدرت و بینایی است. کافی است صفات و دلالات بهرام را در یکی از آثار دوره اسلامی بشناسیم و آن را با مندرجات بهرام یشت مقایسه کنیم. در احکام نجومی دوره اسلامی بهرام گرم و خشک است. بر تلخی، سرخی، آهن و مس، قوت خشم، شیر و پلنگ و گورگ و خوک وحشی، سگ هار و مارگزنده، در ساق پا، جوانی، جاهلی و متهوری و بدی و سبکی و تاباکی و دلیری و لجوجی، قوت و تیزی، غریبی و سفر، جنگ و گریختن، شکستن و غصب و فتنه، کینه‌وری و حیل، سرهنگان و سواران و سپاهیان و جنگ کتان و عاصیان و از جماعت بیرون شدگان، بت پرستیدن و سرخ پوشیدن دلالت دارد.

امروز باید پذیرفت که علم نه از فلسفه بلکه از اساطیر سرچشمه می‌گیرد. تا زمان ما کهن‌ترین تظاهر علمی به شکلی تبیین شده‌است که فلسفه را مادر علم می‌شمارد. اما امروزه به کمک مطالعه در اساطیر می‌توانیم به این سؤال هم پاسخ بگوییم که این اشتباه از کجا ناشی شده‌است. اساطیر، فرهنگ انسان اعصار کهن، یعنی به طور عمده دوره قبل از تاریخ است. انسان در اساطیر جهان خویش را تبیین کرده‌است. این تبیین جنبه تحلیلی نداشته بلکه کلی و همه جانبه بوده‌است. یعنی انسان اعصار کهن کوشیده‌است مسمای آغاز و انجام جهان، گردش ماه و خورشید، زندگی و مرگ، و نظایر آنها را یک جا و به شکلی حل کند که این گزارش همه جانبه باشد و به همه سوالات یک جا و در یک جدول پاسخ گوید.

این کوشش را انسان - به شکلی که در فرهنگ ایرانی هست - در دو قالب نشان داده‌است. یک قالب الهی برای پاسخ گفتن به مسمای آغاز و انجام جهان، و زندگی و مرگ، و دیگری، قالبی مادی برای تبیین تأثیر سیارات و ثوابت در زمین خاکی و زندگی آدمی. ادیان ایران - یا لافل - به طور صریح دین مانی - کوشیده‌اند این دو شکل گزارش را درهم آمیزند. بدیهی است از مطالب بالا چنین نتیجه می‌گیرم که اساطیر ایرانی پیش از آن شکل گرفته‌است، که کهن‌ترین دین پیامبری ایرانی یعنی دین زرتشت، پیدا شده‌باشد. بی‌شک آیین معروف به دین زرتشتی، گزارش جهان را مدیون اساطیری است که پیش از ظهور زرتشت وجود داشته‌است. دلایل این ادعا بسیار است از جمله این که ادیان الهی - یعنی ادیانی که در آنها پیامبری از جانب خدا آمده‌است - می‌کوشند همه پدیده‌های هستی را به خدا نسبت دهند و حال آن که در اوستا و آثار پهلوی دوره ساسانی

که ناچاریم در احکام نجوم قبل از اسلام به آن اشاره کنیم، جغرافیای این فرهنگ است. تاکنون همیشه تصور این بوده است که اوستا متعلق به ایران شمالی است. از آنجا که زبان اوستا از زبان های ایرانی شمال غربی است تصور شده است که فرهنگ اوستایی باید در شمال ایران شکل گرفته باشد. وقایع و نامهای جغرافیایی اوستا به طور کلی متعلق به ایران شرقی است. تا به حال شرق شناسان جغرافیای اوستا را به آسیای میانه نزدیکتر دانسته اند تا به خلیج فارس. در اینجا این اشکال وجود دارد که این فرهنگ را متعلق به سرزمینی بدانیم که هیچ یک از زبان های ایران غربی که اوستایی یکی از آنها است در آن رواج نداشته است. حال که یک زبان غربی می تواند در شرق رواج داشته باشد، چطور یک زبان شمالی نمی تواند در جنوب شایع باشد؟ مشکلی که از تعلق اوستا به دست زبان های غربی در شناختن فرهنگ اوستا پدید آمده است، می تواند نسبتاً ناشی از این واقعیت باشد که گزارشگران اوستا سرزمین های ایران امروز را به روزگاران کهن منتقل و براساس آن نتیجه گیری می کنند.

قسمتی از اعتقادات احکام نجوم در اوستا به شکل ستایش ستارگان در آمده است. از آن جمله است ستایش بهرام (مریخ) که ذکر آن گذشت، تشر (شمر یمانی)، مهر و ماه، در ستایش تشر خصوصیات طلوع و غروب او با احکام نجوم در آمیخته است. قوم ایرانی پیش از زرتشت خود را به ستایش تشر که در تابستان نشئه طلوع می کند و به دلخوشی و خواهش باران را راضی کرده است. طلوع تشر مقدمه رسیدن گرما و نیاز به باران هایی است که سراسر آسیای میانه و غربی، ماهها در انتظار آن نشئه می ماند در تشر پشت چارباغان منتظر تشر شمرده می شوند.

به همراه شمری در تشر پشت، ستاره دیگری ستوده می شود که سدویس (پهلوی SADVES، اوستا SATAVAESA) نام دارد، او نیز کمک دهنده تشر و رساننده باران است.

دانشمندان گفته اند سدویس دبران است و به مخالفت با کسانی برخاسته اند که آن را سهیل شمرده اند. دلیل این دانشمندان که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می دهند این است، که سهیل در ایران شمالی دیده نمی شود، اما مسئله این است که در تشر پشت سدویس بلافاصله پس از تشر ستوده شده و طوری وصف شده است که طلوع آن بلافاصله پس از تشر است. این قسمت از تشر پشت بسیار قابل ملاحظه است:

۳۰ - «آنگاه در آید، ای زرتشت سپستان، تشر درخشان فرهند، به دریای فراخکرد، به پیکر اسبی سفید، زبیا، زرین گوش، زرین لگام.»

۳۱ - «او دریا را برانگیزد، او دریا را بجنباند، او دریا را به خروش آرد، او دریا را به فریاد آرد، او دریا را به جوش آرد، او دریا را به بانگ آرد، همه میانه (دریا برانگیزد).

۳۲ - «پس دیگر بار بر آید - ای سپستان زرتشت، تشر درخشان فرهند، از دریای فراخکرد، آنگاه بر آید سدویس درخشان، فرهند از دریای فراخکرد. آنگاه مه برخیزد از هند بر کوهی که به دریاست در میان دریای فراخکرد.»

خلاصه این چند بند چنین است: تشر می دم، دریای فراخکرد توفانی می شود و پس از آن سدویس طلوع می کند.

در تمام سرزمین هایی که فرهنگ ایرانی راه یافته است چنین وضعی در



تصویر بهرام: جوانی بر دو شیر برنشته و به دست راست شمشیر آخته و به دیگر دست تبرزین. دیگر صورتش: بر اسب گلگون و بر سر خود و به دست چپ نیزه و

در بهرام پشت، مریخ خداوند پیروزی و جنگاوری است. او مسلح است و نیرومند چون باد. او نیرومندترین، پیرومندترین، فرهنگترین، نیک ترین و سودمندترین است. او در این پشت اگر چه به یک یک بروج آسمان درمی آید، اما این در آمدن به شکل یافتن هیئت آن برج نشان داده می شود. مثلاً در هشتمین بار (به مبدأ میزان) ایزد بهرام به شکل قرچ دشتی زبیا (بره = حیل) ظاهر می شود. در برج بهی (بز، جدی) به شکل گوزن جنگنده.

به دنبال این سخنان می توان نتیجه گرفت که احکام نجوم در ایران پیش از پیدا شدن ادیان الهی شکل گرفته است و این فرهنگ به همان شکل کهن خود، با یافتن مقداری شاخ و برگ به ایران اسلامی راه یافته است.

خصایص و دلالات بروج و سیارات در ایران پس از اسلام بی شک دنباله کامل و بی تغییر احکام نجوم در ایران قبل از اسلام است. از این جهات تفاوت عمده ای بین مندرجات بُند هشن و شکند گمانیک وزار از یک سو و آثار اسلامی از سری دیگر نمی بینم.

خصایص و دلالات و تلفات بروج پیش از آن شکل گرفته است که فرهنگ ایران با فرهنگ یونان برخورد داشته باشد. مندرجات پشتها کافی است که نشان دهد کلیات احکام نجوم در ایران قبل از اسلام به کلی مستقل است. و دنباله آن در دوره اسلامی به هیچوجه چنانکه برخی از ماسران پنداشته اند متأثر از جهان شناسی یونانی نیست. مسئله مهم دیگری

شمال خلیج فارس و دریای عمان می‌تواند صحیح باشد. باید سراغ جایی را گرفت که پس از طلوع ششتر (شمس‌ی یمانی) دریا توفانی می‌شود و پس از توفان دریا، ستاره دیگری طلوع می‌کند.

این دقیقاً یعنی طلوع شمسی یمانی در شمال خلیج فارس که مصادف تیرماه است و در اواخر تیر و اوایل امرداد، هنگامی که این ستاره کاملاً درخشان می‌شود توفان‌های دریای هند شروع می‌شود و این همان به جنبش در آمدن دریای فراخکرد است. هنگامی که توفان دریای هند و طبعاً طوفان‌های سواحل ایران نیز فرو می‌نشیند سهیل طلوع می‌کند. این باید همان سدویس باشد.

قرینه بسیار جالبی وجود دارد که به کمک آن بهتر می‌توان دانست که طلوع سهیل تا چه حد در یارندگی مورد اعتقاد بوده است. کشاورزان جنوب فارس و جزایر خلیج فارس سالی دارند که مبدأ آن ۱۷ شهریور است که دقیقاً همان طلوع سهیل به اذن ساحل خلیج فارس است. کشاورزان بنادر کنگ و لنگ و جزیره قشم به من گفتند که مبدأ سال زراعی طلوع سهیل است. فکر می‌کنم اکنون با اطمینان بیشتری می‌توان در این باره سخن گفت که سدویس درخشان فرهمند همان سهیل تابناک است که از اواخر شهریور در جنوب غربی شیراز در حدود ساعت پنج و نیم بند از ظهر از روی کوهها پیدا می‌شود و هر لحظه بالاتر می‌آید و پس از اینکه در حدود ۵ درجه بالا آمد دوباره فرو می‌نشیند. این زاویه در اول زمستان به سنی درجه می‌رسد و پس از آن دوباره کم کم کوچکتر می‌شود و با باریدن آخرین باران در جنوب سدویس درخشان فرهند، تا طلوع دوباره خود در حدود سدوچهل روز از نظرها پنهان می‌گردد.

به این ترتیب ششترت باید پرداخته یکی از نواحی جنوب ایران باشد. ذبیح بهروز به این نتیجه رسیده که اوستا باید در سیستان نوشته شده باشد.

به هیچ دلیل نمی‌توان گفت که اگر اوستا در خراسان سروده شده باشد در سیستان یا بلوچستان این زبان معمول نبوده است.

منابع عمده احکام نجوم در ایران قبل از اسلام گذشته از اوستا نوشته‌های پهلوی (کتاب مزدیسنان) و نوشته‌های مانوی است. تفاوت اساسی در این نوشته‌ها دیده نمی‌شود. مطالب مندرج در بندهش و زادسپهر کاملاً یکسان است، اما این دو با شکند گمانیک وزار اختلاف دارند. من در رساله دکتری خود نتیجه گرفته‌ام که این اختلاف نمایشگر وجود و مکتب مختلف در احکام نجوم در ایران قبل از اسلام بوده است. نظیر این

اختلاف و تا این حد کاملاً در آثار اسلامی هم به چشم می‌آید.

مکتب مانوی نیز اندک اختلافی با کتب مزدیسنان دارد و این طبیعی است اما اساس همه یکی است. مهم‌ترین مطالبی که در بندهش، زادسپهر، شکند گمانیک وزار و آثار مانوی آمده است به شرح زیر خلاصه می‌گردد:

- ۱ - طالع کیهان - این طالع در بندهش کامل تر از زادسپهر آمده و تقریباً همان طالعی است که برای خلقت جهان در کتب دوره اسلامی داده می‌شود. اصطلاحات فارسی دوره اسلامی با اصطلاحات پهلوی در این مورد کاملاً یکسان است صورت این زاویه نیز درست مثل آثار اسلامی در نسخ بندهش آمده است. در طالع جهان و آغاز آفرینش طالع کیومرث هم داده شده است.

توکیل ثوابت و سیارات بر چهار جهت و میانه آسمان نیز عیناً آثار اسلامی است. در همین قسمت سدویس سپاهد نیروز شمرده شده و چه بهتر که جنوری ترین ثابت (در اقیانوس ایران) سپهد جنوب باشد.

تسلط احکام نجوم بر مبنای اعتقادی زرتشتی در کتابهایی که نامشان رفت کاملاً آشکار است. تا کیوان (زحل)، در وبال و هرمزد (مشتی) در شرف خویش است، اهریمن به کیومرث آسیبی نمی‌رساند. بنابراین کیومرث سی سال در دوره پیروزی اهریمن زندگی می‌کند. در این سی ساله کیوان به بانست (شرف) خویش می‌رسد و هرمزد وبال می‌پذیرد و طالع نگون کیومرث را به دام مرگ می‌افکند. این قسمت از احکام در دین مانوی نقش اساسی داشته است. بی شک مثل دوره اسلامی، این ماه سعد و نحس داشته است. در اندرز آذرباد ماراسپندان آمده است که چه روزی چه کارها می‌توان کرد و چه کارها نمی‌توان. در همین پندنامه برای روزهای دی، یعنی دی به آذر، دی به مهر و دی به دین گفته شده است که «سرشوی و موی و ناخن و برای» این همان کاری است که در متون اسلامی درباره جمعه گفته شده و هنوز هم بین مسلمانان این رسم هست. این قرینه دیگری است که ماه ایرانی به دو هفته و دو هفته تقسیم می‌شده است.

در این که احکام نجوم دوره اسلامی کاملاً دنباله این دانش در ایران قبل از اسلام است هیچ تردیدی نداریم. از آثاری مثل المدخل الکبیر ابومعشر، التفهیم ابوریحان و مجمع الاحکام شرف‌الدین مسعود بن محمد مسودی مروزی کاملاً برمی‌آید که این آثار دنباله رو یک سنت کهن بوده‌اند. حتی در این‌ها اشاره می‌شود که این علم را حکیمان قدیم نهاده‌اند. مهم‌ترین متخصصان دوره اسلامی که نظرات آنان در آثار باقی‌مانده مورد استناد قرار می‌گیرد، عبارتند از: ابومعشر بلخی، کوشیار، احمد بن عبد الجلیل سنجرسی، و ابوریحان بیرونی. نظرات ایشان تنها دو فروع مسابیل است و بنیاد کار به نظر من همانی است که پیش از اسلام و در دوران شکل گرفتن و تسلط اساطیر ایرانی، گذاشته شده است.

بنیاد اساطیری - مذهبی احکام نجوم باعث شده است که بعدها در آن‌ها تغییر حاصل نشود. در دوره اسلامی حداکثر کاری که شده است این است که در صحت احکام این دانش تردید شود. اما همان عده هم که در آنها تردید داشته‌اند، آنها را نقل کرده و در آن زمینه دست به تالیف و ترجمه زده‌اند، تا تحولات دوره اخیر، انسان نتوانست است خود را از تله افکار اساطیری نجوم برکنار دارد.

منابع و مآخذ

جی. س. گویاجی، آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان. ترجمه جلیل دوستخواه.

بیرونی. التفهیم، تصحیح جلاله‌های. تهران ۱۳۱۶ ص ۳۵۵ به بعد.

بهرام یشت. بندهای ۵ - ۶.

بهرام یشت بندهای ۲۳ و ۲۵.

علی حسوری، نوشته‌های تفریبی و نجومی پهلوی. تز. رویه ۷۰.

اینک ماهنامه و هومن بخش کوتاهی از کتاب «گاه شماری و جشن های ایران باستان» پژوهش و توشته دانشمند ارجمند آقای هاشم رضی را برای خوانندگان تیزبین و نکته سنج درج می کند.

بخش نهم کتاب که سر آغاز آن را مورد بهره برداری قرار داده ایم درباره سده - جشن های آتش می باشد، که خود در بردارنده بخش های گوناگونی چونان، هوشنگ بنیانگزار جشن سده - نام سده - انگیزه های داستانی جشن سده - روایتی دیگر درباره آفریدون و بیوراسب - نوسده، پرسده - اشاره ای دز مراسم - جشن سده در دوران اسلامی - برگزاری جشن سده در دوران اسلامی - مراسم جشن سده میان زرتشتیان - جشن سده پس از ساسانیان - جشن های آتش، شهریورگان، آذرگان، آذر جشن - اردیبهشت گان، گلستان جشن.

در خور توجه است که این کتاب به زودی به وسیله انتشارات بهجت چاپ و منتشر می گردد.

جشن های آتش

هاشم رضی

به يك هفته برپیش یزدان بدند
مهندار كاتش پرستان بدند
كه آتش بدانگاه مهرباب بود
پرستنده را دیده پر آب بود

«فردوسی»

روشنی و آتش و آفتاب تجلی اهورامزداست. اهورامزدا به وسیله نور تجلی می کند. نور مایه زندگی و خورشید انوار زندگی است، ایرانیان از دورترین ایام چنین می اندیشیدند هنگامی که می خواستند ستایش خداوند را انجام داده و نماز بگذارند، به سری خورشید می ایستادند. هرگاه شب هنگام بود و یا در جای سر بسته (آتشکده) نماز می گزاردند و ستایش پروردگار می نمودند، رو به آتش نروزان که با بوی های خوش فضا را مطهر می ساخت می ایستادند.

در اوستا همه جا آتش دارای مقامی والا است. گوهر زندگی است، عشق است و تجلی گاه خداوند. در ضمن در سرودهای یسنا و پشت ها و خرده اوستا، به بزرگی یاد شده است. تاریکی مظهر اهریمن به شمار می رفت

و چون آتش و چراغ افروخته می‌شد، تاریکی و اهریمن نیز فرصت کارکردی نمی‌یافت و شیاطین می‌گریختند. به همین جهت بود که آتش در منی مجازی و منوی اهمیتی فراوان و کاربردی شگفت‌ارائه می‌کرد.^۱

اغلب در هر خانواده و خانهای، مهرباب یا نیایشگاهی قرارداد داشت که در اجاع آن آتش همیشه می‌سوخت. هرگاه آتش اجاعی بر اثر بی‌توجهی خاموش می‌شد، از بدشگونگی و بدیمنی نشان داشت. جمله دعایی «اجاع خانوات خاموش می‌باد» که امروزه دعا و درخواست فرزند پسر برای کسی است، ریشه‌ای کهن دارد، چون همیشه نخستین فرزند پسر جانشین و بزرگ خانواده و رئیس بازماندگان و سرپرست نیایشگاه و اجاع خانواده بود که اگر کس نداشت، این اجاع خاموش می‌شد و شیرازه خانواده از هم می‌گسست.

میان همه اقوام آریایی، آتش از موقیتی والا و مقام خدات مآبانه برخوردار بود. در اساطیر اقوام و گروه‌های مختلف آریایی در سراسر اروپا و آسیا و شبه قاره هند، افسانه‌ها و داستان‌هایی فراوان درباره آتش و تقدس و مقام و تیمار و نگاهداری آن وجود داشته و دارد.

میان آریاهای هند و ایرانی نیز درباره آتش افسانه‌ها و روایات فراوانی موجود است. در اوستا و منابعی که به فارسی میانه، یعنی پهلوی ساسانی در دست است این گونه استوره‌ها و روایات را می‌توان مطالعه کرد. چون نور، روشنایی، آتش و خورشید مظهر اهورامزدا بودند و این مظهر با درآمد خود؛ پلیدی، بیماری، زشتی، ترس و همه آثار شرارت و شیطانی را نابود می‌کرد و می‌گریزاند، در اجاع‌های خانگی، در آدریان‌ها و در مهرباب‌ها و آتشکده‌ها، آن را همواره روشن نگاه می‌داشتند. در آغاز همه جشن‌ها آتش می‌افروختند و ستایش و نماز اهورامزدا را انجام می‌دادند.

اما یک سلسله از جشن‌ها، ویژه آتش بود که از همه برتر و با شکوه‌تر از «جشن سده» باید یاد کرد. در نظر ایرانیان مقام آتش از سایر عناصر برتر و والاتر بود و این به عیان در اوستا آمده. هم چنین توجه به این بیت بشارین برد تخارستانی، شاعر نامآور ایران بیانگر همین منی است:

الأرض والنار مشرفه

والنار معبوده مذکات النار

چنانکه ملاحظه می‌شود، اشاره‌است به تیرگی زمین و درخشندگی آتش و برتری این عنصر بر خاک. معانی والا و پیچیده‌ای که از آغاز قرون اسلامی، آتش در فلسفه و تائیر ادبی و تصوف و عرفان پیدا کرد، تقدس و احترام فوق‌العاده این عنصر را می‌رساند. در ابیاتی نیز که از فردوسی نقل می‌شود، اهمیت آتش و رجحان آن پیداست:

سرهایه گوهر آمد چهار

بر آورده بی‌رنج و بی‌روزگار

یکی آتشی بر شده نابناک

میان آب و باد از بر تیره خاک

زمین را بلندی نیند جایگاه

یکی مرکزی تیره بود و سیاه

مساره بر بر شگفتی نمود

به خاک اندرون روشنایی فزود

به موجب شاه‌نامه، آتش در زمان شاه‌ی هوشنگ بر اثر یک واقعه و اسباب سنگی بر سنگ دیگر پدید آمد. هوشنگ ماری سیاه و بد شکل را می‌بیند. سنگی به سوی او می‌انگند. جرقه‌ای در گرفته و آتش افروخته می‌گردد و مار می‌گریزد. در این تقارن، تمییری لطیف و پر منی به نظر می‌رسد که روشنی و آتش والاترین مظهر وجود و هستی - و عین دانش و خرد و کمال است و مار سیاه، نشان ظلمت اهریمنی و جهل و عین بدی و شر می‌باشد. چون آتش افروخته می‌شود، نشانه شر اهریمنی می‌گریزد. بیماری و زشتی و درد و جهل که از مظاهر اهریمنی هستند، در جاهایی پا گرفته و رشد می‌کنند که دانش و زیبایی و خرد و سلامت که از مظاهر نورالانوار یا اهورامزدا باشد نیست. به همین جهت ایرانیان در دعا‌های خود و سرود آتش مرتب تکرار می‌کردند «افروخته باد آتش».

این دقت و توجه و اعتلای مقام آتش، که دانش و روشنایی خرد و زیبایی و کمال بود، پس از دوران ساسانیان هم چنان باقی ماند و سنت‌های ایرانی در حجاب اسلامی پایدار ماندند. هم چنانکه در ایران دوران ساسانی و پیش از آن، در آتشکده‌ها و خانه‌ها و جاهایی دیگر در مجمرها و عود سوزها، چوب‌ها و مواد خوشبو می‌سوزانیدند، در دوران‌های پس از ساسانیان نیز گیاهان و دانه‌های خوشبو چون اسفند و کندر و عود بر آتش می‌نهادند. به روشنی و سوی چراغ سوگند یاد می‌کردند. در جشن‌ها و شادمانی‌ها آتش‌ها و چراغ‌ها می‌افروختند و روشن می‌کردند. در اماکن مقدسه شمع ولاله روشن می‌کردند و می‌کنند و این تداوم سنت‌های دیرین است و بازمانده‌های آیین‌های دیرین.

در ایران ساسانی، همه جشن‌ها هنگام برگزاری، در آمد و مقدمه‌ای داشت و آن آتش افروزی بود، چنانکه امروزه در ایران و بسا جاهای دیگر باقی است و هر جشنی با چراغان کردن و آتش‌بازی استقبال می‌شود. شادی و شادمانی و روشنی و فروغ از مظاهر و خواست‌های خداوند و تاریکی و سرک و غم از مظاهر اهریمن است و با آتش و نور و روشنایی که تمییر و کنایت از دانش و خرد است به مبارزه با آن می‌توان برخاست.

۱ - جهت آگاهی از همه مباحث مربوط به آتش در اوستا و عهد باستان، نگاه کنید به کتاب «فرهنگ نامهای اوستا» جلد اول - مقاله یکم.



وطن پرستی

زنده یاد دهخدا

هستوزم ز خُشردی به خاطر در است
 به منقارم آنسان به سخسی گریه
 پدر خنده برگریه ام زد: که هان!
 که در لاسه ما گسبان سرده دست
 که اشگم جو خون از رگ آنم جهید
 «وطن داری آسوز از ما گسبان»



مهر ایران زمین

شادروان-حسین پرمغان بختیاری

اگر ایران بجز ویران سرا نیست
 اگر تاریخ ما افسانه رنگ است
 نوای نای ما گر جانگداز است
 اگر آب و هوایش دلنشین نیست
 به شوق خار صحراهای خشکش
 من این دلکش زمین را می پرستم
 تمام عالم از آن شما صاد
 اگر بر من ز ایرانی روزه زور
 اگر آلوده دامانید اگر پاک
 من این ویران سرا دوست دارم
 من این افسانه ها را دوست دارم
 من این نای و نوا را دوست دارم
 من این آب و هوا را دوست دارم
 من این فرسوده با را دوست دارم
 من این روشن سما را دوست دارم
 من این یک تکه جا را دوست دارم
 من این زور آزما را دوست دارم
 من ای مردم شما را دوست دارم

عشق ایرانی

زنده یاد بهی مغیری

بی دانش و علم کوشش کنیم
 نکو سیرت و مهریانیم ما
 به بیچاره مردم نکویی کنیم
 به باکی ز گلها رسانیم گوی
 به آموزگاران خود بنده ایم
 ز دانش که پیرایه گنج ماست
 چو خورشید و مه تابناکیم ما
 وطن خواه و ایران پرستنده ایم
 جهان روشن از نور دانش کنیم
 هراخواند درماندگانیم ما
 ستمدیده را چاره جویی کنیم
 که با کبیره روئیم و با کبیره خوی
 که آموزگاران آینده ایم
 هم و رنج مردم، غم و رنج ماست
 که فرزنده این آب و خاکیم ما
 که با عشق ایران زمین زنده ایم

فریدون مشیری

نیایش ایران

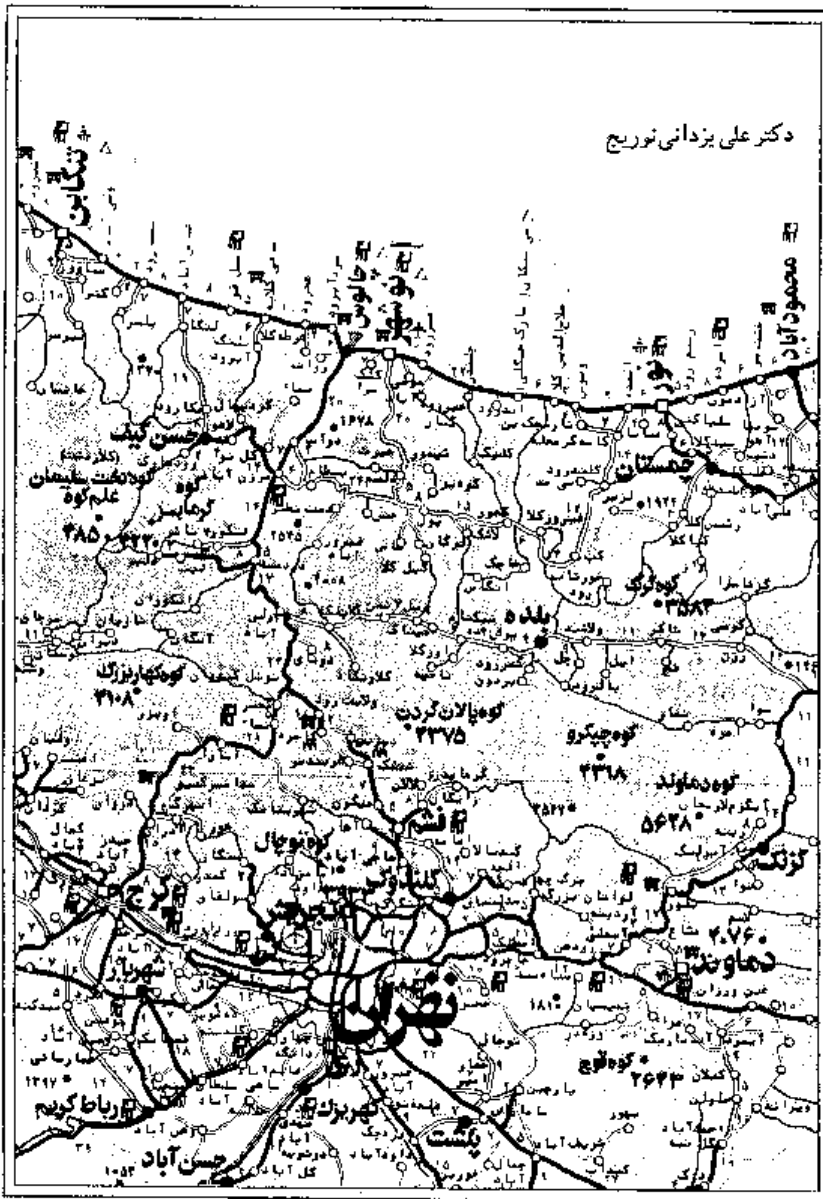
آفتاب
 که فروغ رخ «زرتشت» در آن گل کرده است
 آسمان
 که ز خنجرانه‌ی حافظ قدحی آورده است
 کوهسار
 که بر آن هفت فردوسی برگسترده است
 بوستان
 کز نسیم سعدی، جان پرورده است
 همزبانان منند

مردم خوب تو، این دل به تو پرده ختگان
 سروجان با ختگان، غیر تو نشناختگان

مهریانیان منند

نفسم را پر پرواز از توست
 به دماند تو سوگند، که گریگشا بند
 بندم از بند، ببینند که آواز از توست

همه اجزایم با مهر تو آمیخته است
 همه ذراتم با جان تو آمیخته است
 خون پاکم که در آن عشق تو می جوشد و بس
 تا تو آزاد بمانی، به زمین ریخته باد



اندر این نوشتار، درباره‌ی سه زمینه، سخنی کوتاه نگاشته می‌گردد: تهران، فریدون پیشدانی (پیشدادی)، ریشه‌ی واژه‌ی «تهران».

۱- تهران: تهران، بخشی از «ری کهن» بود. در نامه‌ها و نوشته‌های نویسندگان و تاریخ‌نویسان، در کنار «ری»، دهی به نام تهران آورده شده با قوت در «مجمیع‌البلدان» می‌نویسد: از مردی از مردمان دوست ری شنیدم که تهران دهی است بزرگ و در زیرزمین ساخته شده و کسی را برای آن نیست تا بدان ده راه یابد مگر آنکه

تهران
و
فریدون پیشدانی

خواست مردم آنجا باشد. بارها مردم این ده بر پادشاه خود شوریدند ولی پادشاهان چاره ندیدند مگر آنکه با مردم آنجا به نرمی رفتار کنند. تهران را دوازده بخش است که پیوسته مردم هر بخش با مردم بخش دیگر در جنگ و ستیز می‌باشند، و مردم بخشی با مردم دیگر بخش، رفت و آمد نکنند. تهران باغ و بوستان پر درخت و جنگل مانند بسیار دارد که همان خود نگهدارنده‌ی مردم از بدکاران و دشمنان می‌باشد .

حداده مستوفی در نامه‌ی «نزهت‌القلوب» می‌گوید: تهران از بزرگترین روستاهای ری است. تهران، دهی است که آب و هوایش خوش‌تر از ری می‌باشد. دهکده‌ی تهران پس از پرورش چنگیز به ری، سده‌ها نام خود را نگاهداشت و کم کم با چندین ده بزرگ دیگر مانند درامین، کرج، دماوند و خوار رو به آبادانی گذاشت. در روزگار تیمور گورکانی، جهانگرد اسپانیایی که به سال‌های ۸۰۶ - ۸۰۹ اسلامی در ایران به گشت و گذار پرداخت تهران را در نامه‌ای که نگاشت چنین می‌شناساند: شهر تهران جایی است بسیار پهناور و پرگرد آن دیواری نیست. و جایگاهی است خرم و شادی‌افزا که در آن همه گونه آسایش یافت می‌شود. در جای دیگر گوید: تهران در جایی است که ری گفته می‌شود. این بخش جایگاه بسیار پهناور و بارخیز است و در فرمانروایی داماد تیمور می‌باشد. ولی از سال‌های پادشاهی تیمور تا سده‌ی دهم اسلامی، نگرشی بایسته به تهران نمی‌شد. و در این روزگار که مردم آن، افزایش یافته بود و شاه تهماسب صفوی هم گهگاه برای دیدار آرامگاه «شاه عبدالعظیم» به شهر ری می‌رفت. وی ساختمان‌های تازه‌ای در این بخش دینی از خود برجای گذارد و در سال‌های پسین، برای تهران بارویی استوار، ساخت. گرداگرد این بارو شش هزار گیم بود و چهار دروازه داشت. به فرمان شاه عباس بزرگ نیز در تهران، ساختمان‌های بسیاری ساخته شد مانند چهارباغ یا چنارستان عباسی (در جای ارگ کنونی). در سال ۱۱۵۵ اسلامی نادرشاه تهران را به پسرش رضا قلی میرزا داد. همو در آنجا گردهم‌آیی‌هایی داشت. کریم خان زند می‌خواست به شیوه‌ی سامانیان، تهران را پایتخت خود نماید ولی از این کار چشم پوشید و شیراز را برای پایتختی برگزید. آغا محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۰ اسلامی، روزی که نوروز بود در تهران به تخت فراز آمد و از آن پس تاکنون تهران پایتخت ایران به شمار می‌رود .

این جستجوگر ذکاکی (ضحاکی)، فردوسی فرماید :
 نشان فریدون به گگرد جهان
 همی باز جست آشکار و نهان
 نه آرام بودش نه خواب و نه خورد
 شده روزی روشن بدو لاجورد

در زمینی پنهان کردن و پرورش فریدون و سپردن فرانک مادر وی، او را به پارسایی در بلندی‌های البرز کوه، فردوسی گوید :
 یکی مرد دینی بدان کوه بود
 که از کار گیتی بی‌اندوه بود
 فرانک بدو گفت کای پاک دین
 ستم سرگواری زایران زمین
 بدان کاین گرانایه فرزندی من
 هسی بسود خواهد سرانجمن
 بگرد سرو و تاج ضحاک را
 سپارد کسریند او خاک را
 تو را بود باید نگهبان اوی
 پدروار سرزنده بر جان اوی
 بی‌درفت فرزند او نیک مرد
 نیارود هرگز بدو باد ببرد

از سری دیگر، دو بانوی زیبا از دودمان جمشید را دستگاه ذهاکیان (ضحاکیان) به اندرون، در پرده نگاه می‌داشت. فردوسی فرماید :
 دو پاکیزه از خسانه‌ی جمشید
 برون آوریدند سرزان چو بید
 که جمشید را هر دو خواهر بُدند
 سر بانوان را چو افسر بُدند
 ز پوشیده رویان یکی شهرناز
 دگر ماهروی به نام ارتواز
 به ایوان ضحاک بُردندشان
 بدان اژدهافش سپردندشان

فریدون پس از بالش و پرورش، برای براندازی شاهنشاهی دودمان ذهاک (ضحاک) برخاست.

پیروم به فرمان یزدان پاک
 بر آرام زایوان ضحاک خاک

فریدون به کوشش می‌پردازد. و در این میان، مردی آهنگر به نام کاوه نیز خیزش نمود و مردم را بر دهاک برانگیخت. کاوه با یاران و پیروان خود، و با درفش جنبش خویش به فریدون پیوست. و فریدون سپهسالاری لشکر را بدو سپرد.
 ز گیتی جهان آفرین برترست
 بدوزن به هر نیک و بد هر دو دست

۲ - فریدون پیشدانی: فریدون پیشدانی (پیشدای) دز سرگذشت. های رزمی ایران دارای ارج و ارزش بسیار است. او پس از جمشید یکی از بزرگترین شهریان و شاهنشاهان باستانی می‌باشد. فریدون در کشور چهار گوشه‌ی ورن (varena) که همان گیلان است چشم به جهان گشود . ولی در نامه‌ی «زندگی و مهاجرت نژاد آریا» آمده است که: درامین، ری، خوار، کوشی، بابل، ساری و آمل که گرداگرد دماوند را گرفته‌اند، ورن خوانده می‌شد .

فریدون نیز از فرکیانی برخوردار بود. و چون دستگاه شاهنشاهی ذهاکیان (ضحاکیان) دریافت که فریدون، تخت پادشاهی دودمان آنان را رازگون خواهد نمود از این روی به جستجوی وی پرداخت. و در جستجوی

فریدون به جنگ دَهاک می‌رود.
جهان را همه زیرِ داد آورم
چو از نامِ دادار یسار آورم
فریدون به خورشید بر، بُرد سر
کمر تنگ بستش به کینِ پدر

پسر فرانک بر دَهاک، چیره و پیروز گشت. او را گرفت و در کوه
دماوند در بند نهاد. شهرناز و ارنواز را آزادی بخشید.

برون آوریست از شبستانِ اوی
بتان سه چشم خورشید روی
پس آن خواهران جهاندار جم
ز نرگس گلِ سرخ را داده نم
گشادند بسر آفریدون سخن
که نوباش تا هست گیتی کهن

پس از پایان کار دَهاک، فردوسی فرماید:

بیاورد ضحاک را چون نوند
به کوه دماوند و کردش به بند
* * *

به بند اندر است آنکه ناپاک بود.

جهان را ز کردار او پاک بود
شنیدند مردم سخن های شاه
ازان پسر هنر مرد بسا دستگاه
وزان پس همه نامداران شهر
کسی را که بود از زر و گنج بهر
برفتند بارامش و خواسته
هنه دل به فرمانش آراسته
همی پندشان داد و کرد آفرین
همی یسار کرد از جهان آفرین
که یزدان پاک از میان گروه
برانگیخت ما را ز البرز کوه

برابر با آنچه که از اوستا برمی‌آید، دودمان و خاندان فریدونی
دارای بزرگی و جاه و شکوه ویژه‌ی فراوان بود و اسدی‌نوسی نیز در
نخستین فریدون به گاه شهریاری و شاهنشاهی فرماید:

نشستگاه آمل گزید از جهان
به هر کشور انگیخت کار آگهان
فرستاد سر کاوه را کینه خواه
به خاور زمین با درفش و سپاه
که راند بدان سرز فرمان او
دل هر کس آرد به پیمان او
.....

.....

تورا مژده بادا که چرخ بلند
به ما کرد تاج شهبی ارجمند.
دل هر شهبی بنتهی کام ماست
به مهر و به منشور بر نام ماست
.....

خرد افسرش باشد و دادگاه
هش و رای دسترو و دانش سپاه
مرا این همه هست از کردگار
شدم نیز بسر خسروان شهریار

درباره‌ی فریدون در تاریخ تبری آمد: در روزگار فریدون، جهان
پر داد گردید و مغان او را از کیش خود می‌دانستند و همه گویند که دادگر
بود و دانشمندان را بزرگ داشتی و نخست پادشاهی که به ستاره‌شناسی
اندر نگرست فریدون بود و در دانش پزشکی نیز او رنج برد و پادشهر را
نخستین بار او ساخت.

ابوریحان بیرونی گوید فریدون، «موبد» هم نامیده می‌شد.
هسانگونه که در شاهنامه و گزینش نامه آمد، جشن‌هایی از فریدون به
یادگار مانده است که جشن مهرگان در بزرگی و شکوه هم‌پایه‌ی نوروز
می‌باشد. این جشن برای آن بود که در روز مهر از ماه مهر، فریدون بر
دَهاک (ضحاک) پیروز شد.

فریدون پس از پیروزی:

ز آمل، گذر سری تمیسه کرد
نشست اندر آن نامور بیشه کرد
کجا کز جهان کوس خوانی همی
جز این نیز، نامش ندانی همی

گرچه امروز، شهرهای تمیسه و کوس در میان نیست ولی به جای
شهر باستانی کوس، یکی از بزرگترین پایتخت های پیشدانیان، روستایی به
نام «کوسه‌زر»، نزدیک آمل کنونی برجای مانده و تمیسه (تمشان) نیز
در نزدیکی شهر نور مازندران دیده می‌شود. آمل و تمیسه و کوس را
هواره پایتخت فریدونیان در خاور مازندران می‌دانستند. اندرین زمینه،
فردوسی نوسی در گشت و گذار انوشیروان شاهنشاه ساسانی به گرگان و
مازندران، چنین آورده است:

ز گرگان به ساری و آمل شدند
به هنگام آوای بلبل شدند
در و دشت یکسر همه بیشه بود
دل شاه ایسران پسران بیشه بود
ز هامون به کوهی برآمد بلند
یکی باره‌ای برنشسته سمند
سوی کوه و آن بیشه‌ها بنگرید
گل و سنبل و آب و تخمیر دید
چنین گفت کای داور کردگار
چاهاندان پیروز پروردگار

تویی آفریننده‌ی هور و ماه
گشاینده و هم‌نماینده راه
جهان آفریدی بدین خرمی
که از آسمان نیست پیدا زمی
از ایران فریدون یزدان پرست
بدینگونه برخاست جای نشست

چهره‌های «ثرات آن» یا «ثرات آن»، یا «تهران آن» به زبان آورده شود و در فراگشت واژه‌های شدنی است که با افتادن بخش میانی این واژه، «ثران» یا «ثران» یا «تهران» از آن بر جای مانده و با اندک دگرگونی دیگر، «تهران» شده باشد.
از سوی دیگر- با نگرش به گفتار کوتاه درباره‌ی تهران و فریدون پیشدانی در این نوشتار- چون جایگاه و پایگاه و تختگاه فریدون از کوه دماوند چندان دور نبوده و تهران گذشته و کنونی نیز در این بخش از ایران جای داشته است از این روی هم باید گفت که نام «تهران» از نام «فریدون پیشدانی» برگرفته شده، و از آن شاهنشاه جهاندار ایرانی، به یادگار مانده است.

فریدون را سه پسر بود: سلم، تور، ایرج. وی شاهنشاهی خویش را میان سه پسر بخش نمود. سرزمین باختر را به سلم که پسر بزرگتر بود بخشید و آن سامان، کشور سلم (سرم) نامیده شد. سرزمین خاور را به تور داد (کشور تور- توران زمین)، و میانه را به ایرج سپرد (کشور ایرج - ایران زمین). سلم و تور، ایرج را کشتند و تنها از وی دختری به جای ماند. و پس از ده پست که از ایرج گذشت، منوچهر به جهان آمد، ... این منوچهر بر زمین ری بود و آنجا زاده شد... و گروهی گفتند در زمین دماوند بود، چون بزرگ شد پادشاهی بگرفت...
برخی گویند سرانجام فریدون از پادشاهی کناره گرفت و به نیایش یزدان پرداخت. شاهنشاهی دودمان فریدون را پانصد سال نوشته اند. فردوسی گوید:

فریدون زکاری که کرد ایزدی
نخستین جهان را بهشت از بدی
ببُرد در جهان پانصد سال شاه
به آخر شد و ماند ازو جایگاه

۳ - ریشه واژه «تهران»: «تهران» یا «تهران»، دو بخش دارد: بخش «ته» به چه (معنای) «گرم»، و بخش «ران» به چه «جا». پس رویهمرفته از «تهران = تهران» چه «جای گرم» دریافت و برداشت می‌شود. بخش دوم آن، «ران»، چه دگرگون شده «ری» است که در گذشته «راگان» بود و سپس «رایان» شد و سرانجام به چه «ران» درآمد.

برخی گویند: واژه «تهران» دارای دو بهر است. بهر یکم: «ته» یا «که» که به چه «گرم» که در آغاز نام جاهایی که گرمسیر است می‌آید مانند «کهرم» یا «جهرم». بهر دوم: «ران» که به چه «جا» است. پس «تهران» رویهمرفته «جای گرم» را می‌رساند. و بدین روی، این نام به چه «تهران» نوشته می‌شود ولی در گذشته گروهی نام «تهران» یا «ط» و پاره‌ای یا «ت» می‌نگاشتند.

در فرهنگ دهخدا آمده است که چون مردم «تهران» هنگامی که دشمن بر آنها می‌رسید، در زیرزمین پنهان می‌شدند از این روی، این نام بدین جای داده شد. و «ته ران» بدین چه است که مردم به زیرزمین می‌رفتند یا به سوی زیرزمین می‌راندند. با این همه باید گفت نویسندگان پژوهشگانی که درباره‌ی واژه «تهران» کتدو کاو کرده‌اند بیشتر به دید خودگفتاری آورده که هیچکدام ریشه و خاستگاه درستی ندارد.

ولی درست باید چنین باشد: نام «فریدون» پیشدانی به زبان ارستایی «Thraetaona» است که فراگوشی (تلفظ) آن می‌تواند به

نمونه‌هایی از چشم‌انداز (منابع)

- ۱- فرهنگ دکتر معین.
- ۲- فرهنگ دهخدا.
- ۳- اوستا.
- ۴- مروج الذهب مسعودی.
- ۵- زندگی و مهاجرت نژاد آریا براساس روایات ایرانی. گزارش: فریدون جنیدی. بنیاد نیشابور. چاپ یکم. ۱۳۵۸، تهران.
- ۶- سخنرانی‌ها و گزارش‌ها در نخستین بررسی سبایل اجتماعی شهر تهران. از انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. چاپخانه‌ی دانشگاه تهران. شهریورماه ۱۳۴۳-۱.
- ۷- تاریخ گزیده‌ی حمداله مستوفی. دنیای کتاب ۱۳۶۶. چاپ دوم. تهران.
- ۸- گرشاسب نامه‌ی اسدی توسی.
- ۹- شاهنامه‌ی فردوسی.
- ۱۰- فرهنگ نام‌های اوستا. از: هاشم رضی. سازمان انتشارات فروهر. اردیبهشت ماه ۱۳۴۶. تهران.
- ۱۱- نزعت‌القلوب حمداله مستوفی.
- ۱۲- برگزیده‌ی مشترک یاقوت حموی. برگردان از: محمد پروین گنابادی. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۲. چاپ دوم.
- ۱۳- تاریخ تبریز.
- ۱۴- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه. از: عبداله مستوفی. جلد یکم.
- ۱۵- تاریخ باعسی، ویرایش بهار. جلد یکم.
- ۱۶- نوشتار: «شکست هخامنشیان و ساسانیان به دست توانای مردم ایران». و «ضحاک چه کسی بود و منولان چگونه بودند؟ ازیدکتر علی یزدانی نوریج.
- ۱۷- نوشتار: تاریخ، از: دکتر علی یزدانی نوریج.
- ۱۸- پایتخت‌های شاهنشاهی ایران. از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران. مهرماه ۱۳۵۰، سال کوروش.

19- La Région de Tehren.Par.S.ABDALIAN.Éditeurs:ARMEN-Toross. 15,Koutché ovadi,Khlaban Tcheragh Bargh.Tehran. Imprimé en IRAN Par les soins de L'Leprimerie du MadJLless.

کتاب و نشریات تاریخی که پیرامون نبردهای ایران و یونان نوشته شده عمدتاً بیانگر دیدگاه دشمنان این سرزمین بوده‌اند. هر کسی که آثار تاریخی هرودوت، پلوتارخ و دیگر مورخان یونانی را بخواند از اینکه به دنبال لشکرکشی خشایارشا به یونان آن همه شکست و مصیبت بسر ایران وارد شده سرسام می‌گیرد. و اگر ایرانی باشد دچار افسوس و ناراحتی بی‌پایانی می‌شود. در این تواریخ ایرانیان مثل گلهٔ انبوه و بی‌دفاع گوسفند در برابر شمار خیلی کمی یونانی پلنگ آسا نابود می‌شوند، برای مثال بنا به این منابع پنج میلیون لشکر خشایارشا در سالامین شکست وحشتناکی می‌خورد که به گفتهٔ یک شاعر ایتالیایی اسباب ریشخند پیرزنان را فراهم می‌کند. دوست و هشتاد هزار نفر آنها در پلانه سلاخی می‌شوند در حالی که تنفات یونانیان به دو هزار نفر نمی‌رسد. سایر شاهان ایران پیروزی خاصی در برابر یونانیان ندارند مثلاً کیمون می‌تواند در یک روز در خشکی پیروزی بزرگتر از پلانه و در دریا فتحی برجسته‌تر از سالامین در اورمیدون به دست آورد. حتی ولستد که می‌خواهد با «چشم غیر یونانی» دنیا را بنگرد مضرخ می‌کند که با این شکست‌ها به نظر رسید ایران در حال تجزیه است. ولی بعداً پول و دیپلماسی ایران صحنه را عوض کرد و با حربهٔ تفرقه بینداز و حکومت کن، یونانیان را به جان هم انداخت. خلاصه اینکه ایرانیان عرضهٔ روبرو شدن با گروهی اندک یونانی و برای مثال شهر آتن با هشت الی ده هزار جنگجو را

نبردهای

ایران و یونان

در دوران هخامنشی



جنگجوی مادی سبک اسلحه درینکار با فردیه تالی. از دوی نقش مهرشتوانهٔ قرن پنجم (۱) ق. م.

نداشته‌اند و اگر تا زمان اسکندر پا برجا مانده‌اند به خاطر رقابت سران یونان باز هم است اسکندر هم سرانجام این سد را برداشت و نه فقط بربریت مشرق را جاروب کرد بلکه تمدن غرب را به آسیا صادر نمود (۱) و اگر چه کسانی چون اولمستد به عظمت تمدن هخامنشی و بربریت سکندر توجه می‌کنند ولی باز هم با کم و بیش تفسیری همان حرفها را بخورد ما می‌دهند.

همانطور که خود ائمسند نیز توجه کرده اگر از دنیای کتابهای یونانی خارج شویم در مدارک و منابع شرقی مسئله چیز دیگری می‌شود. مثلاً خشایار، شاهی که با میلیونها و حداقل صدها هزار سپاه به یونان می‌رود، سه برادر و سه خواهرزاده و سرانجام صدها هزار سپاه از دست می‌دهد. و بدون اینکه بتواند کاری صورت دهد تمام ایالات و ولایات اروپایی را هم واگذار می‌نماید. بلکه یونیه و بسیاری از مناطق آسیای صغیر همواره جزایر ساحل دریای اژه طغیان می‌کنند و غائباً از دست وی به در می‌روند. اما همین خشایارشا به گونه‌ی آشورش در کتاب ایستر که کتاب مذهبی و آسمانی و مقدس یهودست‌دزنده شوکت فراوان و حاکم از هند تا حیش به شمار می‌آید. او کسی است که بر جزایر دریا جزیه می‌گذارد. راستی این جزایر دریا کدام جزایر جز جزایر یونانی دریای مدیترانه هستند؟

آیا حمله شکست خورده ناوگان یونان به جزایر پاروس و آندروس در دوره خشایار و داریوش جز برای انتقامجویی از موضع اهالی و سران این جزایر به نفع ایران نیست؟ اولمستد سعی می‌کند آشورش را با اردشیر انظیانی دهد. اما نام اردشیر باز هم در تورات آمده و هرگز به گونه‌ی آشورش نیست. آشورش و XERXES و خشایار هر سه یکی هستند.

در اینجا دفاع از یک شاه خود کامه و آرزوهای دور و دراز او نیست بلکه منظور روشن شدن تاریخ ایران است. امستد عنوان می‌کند که شوکت خشایار لااقل در نسل او نزد مردمش باقی بود. ولی در نسل‌های بعد این شوکت از بین رفته، اما وقتی می‌بینیم در تاریخ این فرج عبری که پس از اسلام چاپ می‌شود، خشایار فاتحانه وارد آتن



جنگجوی ددلیاس شاه، (پادشاه هخامنشی) جنگجوی یونانی را مغلوب کرده، از روی تصویر مینواسونه قرن ۴-۵ ق. م.

می‌شود و برمی‌گردد و سخنی از شکست او نیست، آیا باز هم نسلهای بعدی به اندیشه شکستهای خشایار بوده‌اند یا وقتی در دوره پارتها نگاره (تصویر) لشکر کشی خشایار به یونان و حفر کانال آنوس روی دیوارهای قصر سلطنتی نقش می‌بندد، آیا باز هم این پادشاه ترسویی بود، که با شکسته شدن چند کشتی گریخته است، و بعداً به تمیستوکل به خاطر اینکه مانع تعقیبش شده باج داده یا شاید اردشیر پسرش این قدردانی را به خاطر نجات پدرش کرده است. آیا می‌توان پذیرفت آرتناز فرمانده چهل هزار سوار ایرانی که از شمال یونان بدون مقاومت به جنوب این منطقه سرازیر شده و قبلاً هم در نبرد اول پلاته (پس از فتح ترموپیل) رشادتها نشان داده و در تاخت و تاز پیادگان یونانی را عقب رانده به محض دیدن آثار عقب‌نشینی در نبرد دوم پلاته در سپاه مردونیه بهراسند و بدون جنگ و یک نفس، خود و سوارانش به ایران برگردند. خشایارشا

هم این فرار و یا به قول اولمستد «عقب‌نشینی موفقیت‌آمیز» را با منصوب کردن وی به درجه ساتراپی ناحیه مجاور تنگه بوسفر جایزه دهد. واقعاً وقاحت و هرزه‌نویسی حدی دارد!

اگر آنچه یونانیان در باره شکستهای ایران نوشته‌اند درست بود می‌بایستی شاهان ایران خواب و خوراکی از ترس آنها نمی‌داشتند. پس چطور می‌شد که در منابع شرقی از این پیروزی‌ها خبری نیست و اگر سکه‌ای از بعضی شاهان فینیقی تبار (که زیر حکومت ایرانیان بودند) پیدا می‌شود در آن شیر و یا گاو سمبل فینیقیه در حال نابود کردن علامت یونان است! چگونه است که شاهان هخامنشی این افراد رستم آسای یونانی را که تنی از آنها با هزار سرباز پارسی برابر است به عنوان سپاه مزدور به خدمت خود می‌آورند. اگر یک دفعه فرضاً تصمیم به کودتا بگیرند می‌توانند صدها هزار ایرانی را تار و مار کنند مگر در زمان جنگ کوناخشا یا CUNAXA ده هزار یونانی فاتحانه از نزدیکی پادشاه ایران به یونان برنگشتند و در این کشور شمر هم جلودارشان نشد (۲)

وقتی در دوره پارتها نگاره لشکر کشی خشایارشا به یونان و حفر کانال آنوس روی قصر و دیوارهای سلطنتی نقش می‌بندد، آیا باز هم این پادشاه ترسویی بود، که با شکسته شدن چند کشتی گریخته است؟!

اتفاقاً همان تواریخ و مدارک یونانی گاهی دم خروس را از زیر بغل نویسندگان خود بیرون می‌نهند. اولاً - باید دانست با شنیدن نام یونان به کشور کوچک امروزی یونان اندیشیدن و آن را در برابر غول عظیم الجثه هخامنشی قرار دادن خطای محض است. یونان آن روز کشور واحدی نبود، چنانچه عرب‌زبانها یا اسپانیول‌زبانهای امروز کشور واحدی نیستند. در سه قاره دنیا یعنی آسیا، اروپا و افریقا شهرهای متعدد یونانی با حکومتها یا رهبری ویژه خود در کار بودند و برای مثال در شمال لیبی امروز چند شهر یونانی‌زبان وجود داشت. وسعت مناطق

یونانی‌نشین خیلی بزرگ و چند برابر بعضی کشورهای آسیایی و اروپایی بود.

شمار یونانی‌ها در جنوب ایتالیا فراوان و زمانی به حدی رسید که آنجا را «یونان بزرگ» خواندند. یعنی بزرگتر از یونان اصلی. بخش‌های بزرگی از آسیای صغیر، یونانی‌زبان بودند و نه فقط بیشتر این نقاط به ایران هخامنشی تعلق داشت، بلکه اکثریت مردم این شهرها به خاطر تنعم و رفاه و امنیت و سایر دلایلی به ایران بیشتر دل بسته بودند، تا آتن و اسپارت. قرآنی هست و گفته‌های خود هرودوت حکایت می‌کند که تسی‌ها، آرگوسی‌ها (۳)، اهالی تسالی، اهالی تراکیه و بسیاری از جزایر از ایرانی‌ها بیش از اسپارت و آتن طرفداری می‌کردند. پس جنگ مطلق ایران و یونان نبود. بلکه بخشی از سپاه ایران که شاید قسمت بزرگی از آن یونانی‌زبان بوده‌اند، با بخشی از جهان یونانی که مخالف سلطه ایران بودند نبرد می‌کرد. ایرانی‌ها از تحمیل زبان و مذهب و نژاد خود به جمعیت یونانی خودداری داشتند. ثانیاً می‌اندیشم چگونه است که در مرگ ماسیست سپاه ایران موی سر خود را کوتاه می‌کنند و عزاداری می‌نمایند و سراسر بئوسیا بانگ شیون می‌گیرد. اما در عزای سه برادر و سه خواهرزاده خشایارشا سالامین و ترموپیل ساکت است و کسی عزاداری نمی‌کند. و حتی به شاه هم تسلیت نمی‌گویند. آیا این نکته غیر طبیعی نیست؟ آیا به معنی این نیست که اصل قضیه دروغ و یا شایعه بوده، چنانچه در سالامین ایران شکست نخورد بلکه ناوگان یونانی ضربه دید. اما از مرگ نجات یافت. و پیروزی یونانیان نجات آهو از دهان شیر! و نه کشته شدن شیر. و چگونه است که سپاه ایران در مرگال نابود شده و نیروی دریایی خشایار به هم ریخته به طوری که قادر نیست برای رفع محاصره مستوس یا ایوان ION وارد شود. اما مسکامه می‌تواند به تنهایی در یک منطقه کوچک برابر حملات متعدد یونانیان پایداری کند و تا پس از اسکندر هم از خارج شدن دو ریسک از دست ایرانیان خبری نمی‌باشد. چگونه است اختلافات سران یونان عامل ناکامی (نه شکست آنها) عنوان می‌شود. و اختلافات سران ایران در مورد شکست به سخن گرفته

نمی‌گردد. تازه منطقه مستوس اگر جزیره است چگونه است شهریان آن بدون کشتی به تراکیه می‌رود و اگر با کشتی رفته پس محاصره یونانیان را شکسته است و اگر او ساتراپ است، این جزیره که ایالت نیست تا مقر او باشد به علاوه ساتراپ کجاست؟ کدام ایالت؟

اکنون کمی دقیق بشویم زمانی که آتن به دست اسپارت و به یاری ایران شکست خورد اگر اسپارت به قول معروف دم دراز کرد و به سلطه جویی مبادرت نمود، آیا چه کسی جز ناوگان ایرانی او را شکست داد و مناطق بلوونز را به تصرف در آورد و غارت کرد؟ (البته به گفته خود یونانیان) آیا وجود یک ناخدای آتنی به نام کونون به معنی اتحاد ایران و آتن در برابر اسپارت بوده. یعنی اینکه اگر کونون و آتنی‌ها نبودند ایران حریف اسپارت نمی‌شد؟ آخر آتن که به تصرف اسپارتها در آمده به وسیله سی جبار اداره می‌شد و کونون هم در استخدام ایران بودند. آتن، دولت آتن آزاد یا در تبعید وجود نداشت. پس این اتحاد ایران و آتن از کجا ساز شده است؟

اگر این طور است خدمت بعضی دانشمندان آلمانی و ژاپنی و ترکی و ایرانی و غیره... را در ایالات متحده اروپا بایستی به حساب پیروزی آلمان و ژاپن و ترکیه و ایران مثلاً در جنگ واریز کنیم. آتنی بودن کونون چه ربطی بر اتحاد ایران و کشور آتن دارد؟ دولت آتن در آن زمان تحت سلطه اسپارت بود نه پیرو ایران. تاریخ جنگهای ایران و یونان نیاز به نگرشی نو دارد. غرض از این امر تعصب نیست زیرا ایرانیان بارها در جنگ پیروز شده و گاه از مغول و تاتار و عرب شکست خورده و حتی ذلیل سلطان عمان و مستط هم شده‌اند. چنانچه سالها بندر عباس، ابوموسی، جاسک، گواتر در تصرف سلطان منطقه یاد شده بود. که بعداً ناصرالدینشاه با هزار تدبیر توانسته این نقاط را پس از اجاره دادن طولانی به شاه مزبور پس بگیرد. تعصب در کار نیست، حقیقت را باید دید مثلاً با کمی تدبیر می‌توان دریافت که عقب‌نشینی ایرانیان در ماراتون یک حيله جنگی برای سرگرم کردن سربازان آتن و رفتن به قلعه آتن می‌باشد. و شکست نبوده منتها به دلیل عدم همراهی از داخل شهر (به وسیله عمال طرفدار

ایران) و نیاز به تدارک کافی برای تصرف قلعه مزبور این نقشه تماماً اجرا نشد و این خشایارشا بود که برای جبران به گفته خودش در کتیبه تخت جمشید «کاری که بد انجام شده بود» یورش به آتن نمود و برای تنبیه آتنی‌ها اقدام کرد. و اگر آتنی‌ها و یونانیان روی کاغذ هرودوت و پلوتارخ همواره فاتح بر ایران بوده‌اند می‌توان سری به مسابقات کشتی جهانی زد و شکست‌های پیاپی یونانیان را برابر ایرانیان به یاد آورد و به یاد نگهداشت. البته همیشه پیروزی یونانی‌ها در تواریخ آنهاست و اگر در حقیقت این اندازه فاتح بودند. امپراطوری هخامنشی از همان زمان خشایارشا منفر می‌شد.

بدین امید که در شماره‌های بعد بشویم راز و رمز داستان جنگهای ایران و یونان را تقدیم نمائیم و حقیقت آن را روشن سازیم(۴).

۱- قابل توجه است که اسکندر امپراطوری هخامنشی را درهم شکست، اما مناطق وسیعی از جمله به نوشته مستشرقین از سلطه او به دور ماندند. از این مناطق می‌توان لیبی (PUTAYA) کارتاژ، ساتراپ، حبشه (شامل بخش‌های سودان امروز و حبشه)، آنسوی رود ارس شامل: گرجستان، اران، ارمنستان و مناطق آسی‌نشین، ساتراپ عربستان، ساتراپ سکاهاان فرادریا (دور کریمه) را نام برد که مساحتی چند برابر ایران امروز دارند ساتراپ کاپادوکیه به رهبری آریآت، حتی بخشی از قلمرو اسکندر در آناتولی را تصرف کرد.

۲- در مورد عقب‌نشینی و بهتر بگویم فرار ده‌هزار یونانی، قلم دست گزنفون بوده و او خود اشاره می‌کند که حاضر به رویارویی یا سپاه نیسافرن نبوده در برابر کردوگها هم (با اینکه آنها جنبه متشکل نداشته‌اند) به حالت گریز بوده شرح حال او از کرده‌ها آینه‌اند است که اسکندر در دوره عظمت خود به فکر رویارویی با کردها نمی‌افتد و از نبرد آنان می‌گریزد، در این باره بعداً خواهیم نوشت.

۳- به نظر می‌رسد جهان ایرانی در دوره شاهان هخامنشی سه بخش داشته:

۱- ایرانیان تحت حکومت هخامنشی همراه ایالات ملحقه به آنها یعنی مرزهای دولت هخامنشی.

۲- ایرانی‌زبانهای خارج این مرز مثل سکاهاای جنوب سیری و ایرانی‌زبانهای ترکستان چین.

۳- کشورهای به ظاهر متحد و باطناً تحت‌الحمايه همانند تیس، کرت و سایر شهرهای متعدد فیقی در جنوب فرانسه و مناطق امروزی مغرب و الجزیره.

۴- کتیبه اردشیر دوم در تخت جمشید نشان می‌دهد که سالها پس از خشایارشا و پسرش اردشیر اول هنوز تراس و مقدونیه و فواتر (اسکودرا) جزو ایران بوده است.

به مناسبت برپایی کنگره جهانی
خواجوری کرمانی

گوهر نشانه‌ای به «گهرنامه»
گوهر چنان غزف نبود ارزان
منظومه خوش «گل و نوروزت»
مجموعه‌ایست از گل و مشک و بان
نظم «کماننامه» کمال تست
دادی کمال را تو چنین سامان
در «سامنامه» ساسان سیرمان را
بنشاند خاشاک کرمت بر خوان
چشم زمانه خیره بر آثار
بیانیت از تو دفتر و هم دیوان
تسازاده زاهل نظر گیری
گشتی بکوی و شهر دگر مهبان
آنرا که در سفر بکف آرد مرد
در زادگاه خوش و حضر توان
در بیست سال سیرو سفر هرگز
نگیستای ز زادگهت پیمان
دوری ز زادبوم و زن و فرزند
بگذاخت رفته تر استخوان
سیرو سفر نخست گدازاند
آننگه گشود بر تو در عرفان
دیدار چند عسارف حاجدی
تا باند بر تو سارقه ایمان
روشن ضمیر و نفته چنان گشتی
کافروخت در تو آتش جاویدان
در نیسه راه زندگی ناگاه
تا بید بر تو پرتوی از بزدهان
زان شعله شد سرشت تو دیگرگون
زان جذبه شد نهاد تو دیگرمان



خواجور تو بی عزیز دل کرمان
کرمان ز نام تست عیرافشان
بر من ببخش از آنکه خطه گفتم
هستی ستاره ادب ایران
شیر تو چون بهار دل انگیز است
کز نکهش برفت ز کف دلمان
این عطر جانفزای کلام توست
یا بری مشک و یاس و گل و ربان
خواجور بگو بشواحه چه نوشندی؟
میخانه‌هاست در غزلش پنهان
طرزت بطرز خواجه اثر بگذاشت
او را بساخت نسا دره دوران
چونان گهرشانی که گوهر را
سبجد به یاری محک و میزان
بگریه از تو طرز غزل حافظ
چشم فلک بکار تو شد حیران
در دور تو که دوره حافظ بود
برخواست سیل حادثه و توفان
میران و حاکمان به هم افتادند
دلها فسرده بود و وطن ویران
بس جنگ در گرفت پی قدرت
بس سفله گشت حاکم و سرجبان
در آنچنان فضای غم‌انگیزی
کاشوب و فتنه بود و غم و عیان
گاهی شدی ملازم هر درویش
گه بوده‌ای مقرب هر سلطان
گه بر مراد خویش ثنا گفتی
گه بر امیر گشته مدیحت خوان
گه سیم و زر ترا به کف آمد سهل
گه خون مزیده‌ای پی قرص نان
اشعار دلکشی و غزل نثرت
چون آهن است سخت و پیو آب آسان
در نظم و نثر پارسی و تازی
دانشور و گشاده دل و فرزبان
شیوایی و شکوه غزل هایت
آسان بود که خوشتر از آن نتوان
در گوش جان تصاید ستوات
افکنده شور و ولوله در دوران
در مشنوی و قطعه و ترجیحات
گویی سبقت رسیده‌ای از اقران
منظومه «همای و هما بوخت»
گویای عشق پاک و دلی سوزان

انوشه روان زرتشت

پنجم دی ماه روز در گذشت انوشه زرتشت است

اینک دل زرتشت آسوده است. پیامش را رسانده، دانایان را بهدین
مگردانده، زندگانی را بر پایه نوین نهاده، کشوری آبادان ساخته،
شاگردانی پرورده به کشورهای دیگر فرستاده تا آبادانی معنوی و مادی را
در آنجاها نیز پدید آورند... حتی در خانواده خود، کوچکترین دختر خود
را شوهر داده و از هر کاری که کرده، برای گسترش دین بهی بهره
برده است. زرتشت به آرزوی خود رسیده. می‌سراید:

«بهترین آرزوی زرتشت اسپنتمان برآورده شد
زیرا خدای از پرتو راستی

به وی فراوانی جهان مینوی و مادی
و زندگانی نیک برای همیشه ارزانی داشته است
و حتی کسانی که با وی دشمنی می‌ورزیدند
اکنون گفتار و کردار دین بهی را آموخته اند.»

(بستا ۵۳ - بند ۱)

از آن روز پیام تا به این روز آرام، سالهای سال گذشته. نوشته‌های
پهلوی چهل و هشت سال می‌گیرند. سختیهای زمانه از چینه‌های چهره
تابناکش هویداست. زرتشت پیرشده، پیر خرد، پیر کار، پیرانجن، پیر
پیران.

یکی از این روزها، هنگامی که خورشید پایان می‌رفت، همه را گرد
خود خواند و درباره دین بهی پندها و اندرزه‌ها داد و سپس نیایشی در
آهنگی زیر سرود:

«بشود که برای خرسندی مردان و زنان زرتشت
برای خرسندی منش نیک
انجمن دوستی آرزو شده پدید آید
تا وجدان هرکس به پاداش خود برسد،
خواستم، پاداش راستی است
و این آن آرزوست که خدای دانا می‌پسندد.»

(بستا ۵۴ - بند ۱)

این نیایشی بود برای افزایش و گسترش برادری که زرتشت برای آن
برانگیخت، برخاست، کوشید، کام یافت و به آرزوی خود رسید و آن
بنیان گذاری دین بهی است.

همه را بدروغ گفت و به خانه خود اندر شد و با خدای خود به راز و
نیاز پرداخت.

سپیده دم آن شب، زرتشت چشم نگشود. او را در خواب ناز دیدند.
لبخندی بر لبانش، آرامشی بر چهره‌اش، او جاویدان شده بود...
انوشه روان!

زرتشت خندان به جهان آمد و جهان را خندگی بخشید و خندان از
جهان رفت... شادروان!

همه خاموش، کسی گریه نکرد، کسی زاری ننمود، کسی مویه
نسرود. با دیده‌های پر نم نگاه گرمایش کردند و دور شدند.

بزرگان برخاستند و تن بی‌جانش را چنان که رسم بود به سادگی از
میان بردند. می‌گویند هنگام مرگ هفتاد و هفت سال و چهل روز داشت.

نظمت روان و محکم و شورانگیز
در نثر چیره‌ای و قوی بنیان
سبک نو سبک شیخ اجل سدیدت
در نزد آگهان حقیقت دان
از دوده و تبار بزرگانی
وز پشت بخردان نکو عنوان
در روزگار خویش به یمن شمر
رانندی تو در دیار ادب فرمان
هم آفتاب سراز فلک بودی
هم خواننده‌ای خط خنک گردان
دیدی بی نشیب و فراز از چرخ
آیین چرخ پیر بسود دستان
گاهی زمانه بسود بدلفرواقت
گه گشت برمدار غم و حرمان
دست فلک چو پای ترا بشکست
پایت ز کار ماند و نشد درمان
هفتاد و اند سال که بگذشت
بگرییدی آشیانه تو در رضوان
تا آرمی بیوم و بر شیراز
دور از دیار خویش سپیدی جان
آغاز این چکامه چو نام تست
ایدر دهم بیاد تسواش پایان

راستی و صوم

راستی

مهرداد مهرین

اگر پیام بزرگ بودا در کلمه «خواهش را ترک کن» نهفته و خلاصه آئین عیسی در «محبت» و خلاصه دین هندو در «ترحم» است و خلاصه آئین زرتشت در کلمه «راستی» نهفته است. به همین جهت است که نخستین دعایی که هر کودک زرتشتی یاد می‌گیرد «آشیم وُهو» است و آن دعا چنین است:

«آشیم وُهو و هیشتم آستی - اوشتا آستی اوشتا آهمنائِه هید آشانه و هشتائِه آشیم» یعنی راستی بهترین نیکی است. خوشبختی از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است. واژه «اشا» و یا «راستی» در اوستا مفهوم بسیار پهناور و ژرفی دارد، از آن جمله: نظم جهان هستی / سامان روانی / سامان اجتماعی که «داد» نامیده می‌شود، / سامان طبیعی که زیبایی نیز نام دارد و همچنین به معنای پاکی و پارسایی آمده است (۱). در آئین مزدیسنا آن قدر به راستی اهمیت داده شده که زرتشتیان در طی روز مدام راستی را مد نظر دارند چنانکه آنها یک دعای دیگر هم دارند که در هنگام سپیده دم می‌خوانند که در آن جمله زیر ذکر می‌شود:

«به وسیله راستی، به وسیله بهترین راستی، می‌خواهم ای اهورامزدا به تو نزدیک شوم.»

در گاتها هم راستی مکرر ذکر شده و حتی نام اهورامزدا با راستی توأم گردیده است. فیثاغورث در این باره می‌گوید: «بر طبق تعالیم زرتشت خداوند با راستی یکسان است و از پرتو راستی می‌توان به بارگاه قدس الهی رسید.»

راستی آنچنان به دین زرتشتی رفعت بخشیده که این دین را به عنوان آئینی که به راستی اهمیت فوق‌العاده می‌دهد، شناخته‌اند. ایرانیان باستان بر طبق آئینشان به راستگویی اهمیت زیاد می‌دادند گایگر به حق می‌گوید: «به حدی ایرانیان باستان به زیور راستی آراسته بودند که راستگویی در نزد یونانیان از

راستی و صوم

آشیم وُهو و هیشتم آستی - اوشتا آستی اوشتا آهمنائِه هید آشانه و هشتائِه آشیم

«آشیم وُهو و هیشتم آستی - اوشتا آستی اوشتا آهمنائِه هید آشانه و هشتائِه آشیم» یعنی راستی بهترین نیکی است. خوشبختی از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است. واژه «اشا» و یا «راستی» در اوستا مفهوم بسیار پهناور و ژرفی دارد، از آن جمله: نظم جهان هستی / سامان روانی / سامان اجتماعی که «داد» نامیده می‌شود، / سامان طبیعی که زیبایی نیز نام دارد و همچنین به معنای پاکی و پارسایی آمده است (۱). در آئین مزدیسنا آن قدر به راستی اهمیت داده شده که زرتشتیان در طی روز مدام راستی را مد نظر دارند چنانکه آنها یک دعای دیگر هم دارند که در هنگام سپیده دم می‌خوانند که در آن جمله زیر ذکر می‌شود:

«به وسیله راستی، به وسیله بهترین راستی، می‌خواهم ای اهورامزدا به تو نزدیک شوم.»

در گاتها هم راستی مکرر ذکر شده و حتی نام اهورامزدا با راستی توأم گردیده است. فیثاغورث در این باره می‌گوید: «بر طبق تعالیم زرتشت خداوند با راستی یکسان است و از پرتو راستی می‌توان به بارگاه قدس الهی رسید.»

راستی آنچنان به دین زرتشتی رفعت بخشیده که این دین را به عنوان آئینی که به راستی اهمیت فوق‌العاده می‌دهد، شناخته‌اند. ایرانیان باستان بر طبق آئینشان به راستگویی اهمیت زیاد می‌دادند گایگر به حق می‌گوید: «به حدی ایرانیان باستان به زیور راستی آراسته بودند که راستگویی در نزد یونانیان از

زرتشت راستگوتر از همه منفکرین بود - تنها در
تعالیم اوست که راستگویی والاترین فضیلت به شمار آمده
است.
«فردریک نیچه»

صفات عمده ایرانیان به شمار می‌رفت. «
هیچ مبالغه نکرده‌ایم اگر می‌گوئیم «اشا» و یا راستی پایه
و اساس دین زرتشت است. در اوستا بعد از نام اهورامزدا
کلمه‌ای وجود ندارد که به اندازه «اشا» دارای اهمیت باشد.
چنانکه در حالیکه نام اهورامزدا در گاتها دوست بار برده شده،
کلمه «اشا» صد و هشتاد بار ذکر گردیده است. تعجبی هم
ندارد زیرا راستی راه فضیلت و کلید گنج حسن و اخلاق است.
در کتاب مقدس هندو هم بعضی اوپانیشادها در راستی مقام بس
رفیعی دارند. چنانکه در این کتاب آمده است: «آنچه همواره
زنده است راستی است. راه الوهیت از حقیقت می‌گذرد.»
حتی در زبان لاتین راستی (Rectus) خوانده شده که همان
Right (راست و درست) انگلیسی است و معنی مستقیم را هم
می‌دهد. چه راه راست همان صراط مستقیم است که گمراهی در
آن وجود ندارد. بدینسان اگر چه رومیان مانند یونانیان مردمان
دروغگویی بودند، ولی به اهمیت راستی پی برده به آن احترام
می‌گذاشتند، چنانکه یک ضرب‌المثل رومی می‌گوید: راستی بر
همه چیز غلبه می‌کند (VINCIT OMMA VEYITAS) در آئین
زرتشت مؤمن واقعی کسی است که راستگوست. از نظر گاتها
آن کس که راستگوست هم اکنون در بهشت زندگی می‌کند
چنانکه کلمه Vahishtum Ahum که در گاتها آمده به معنی
«بهترین هستی مینوی» است و این حالتی است که نصیب فقط
کسانی می‌شود که در زندگی گفتار و کردارشان صد در صد
راست و درست است.
هر زرتشتی سنی می‌کند از طریق راستی از آنچه که هست
بهتر شود و از آنجا که هست فراتر رود. او جدا به این حقیقت
اعتقاد دارد که پیرو راستی به سوی کمال و فروغ جاودانی
می‌رود و زندگی خود و دیگران را پر فروغ می‌سازد. برای او
«اشا» برترین نیکی و خیر اعلی است. زیرا تمام نیکی‌ها در آن

خلاصه شده است. این راستی است که درخت اخلاق را دائم
سبز و خرم نگاه می‌دارد.
واژه بهشت از وهشتایی اوستا گرفته شده که معنی نوعی آن
بهترین و معادل انگلیسی اش (Best) است. هر زرتشتی باید
بکوشد هر روز از روز قبل بهتر شود تا اینکه سرانجام به بهشت
برسد و با به قول انگلیسی‌ها (Best) شود.

اشوبی و یا پاکی که از کلمه «اشا» مشتق شده معنی
بسیار وسیعی دارد. دکتر حسین وحیدی در کتاب «پژوهشی در
فرهنگ زرتشتی» می‌نویسد: «واژه اشو و اشویی در آرمان و
فلسفه زرتشتی دارای معنای بسیار گسترده‌ای است. اشو و اشویی
معنی پاکی و پا به مفهوم ویژه آن یعنی پاکی در اندیشه، پاکی
در رفتار و پاکی در کردار و معنای دیگر اشویی راستی و
پارسایی است. اشویی هم جنبه درونی دارد و هم جنبه برونی،
جنبه برونی آن پاکی تن است و جنبه درونی اش راستی و
درستی. اولی مربوط می‌شود به بهداشت تن و دومی مربوط
می‌شود به بهداشت روان.» (۱)

از خارج «اشا» در آتش مقدسی که در آتشکده‌ها
مستقل است جلوه گر می‌باشد لباس سفیدی که موبدان بر تن
می‌پوشند نیز سمبل «اشا» است.

علاوه بر گاتها که حاوی جملات زیاد ذر ستایش «اشا»
است در سایر نوشته‌های مقدس زرتشتی نیز اشاراتی به «اشا»
شده است. از قبیل: مهر نیایش، آتش بهرام نیایش، هرمزد یشت،
فروردین یشت، هفت امشاسپند، بهرام یشت، خرداد یشت،
ویسپرد و برخی از پناها.

۱ - کتاب پژوهشی در فرهنگ زرتشتی. از: دکتر حسین وحیدی.

تاریخچه نمایندگی زرتشتیان در مجالس شورا

دکتر جهانگیر اشیدری

به طوری که شادروان رشید شهردان می‌نویسد چون بیانات استاد کیومرث بی‌اندازه گیرا و شتوندگان را تحت تأثیر قرار داد گفته می‌شود مسلم است زرتشتیان نیز در مجلس نماینده خواهند داشت که آن‌هم شما یعنی استاد کیومرث خواهید بود که بلافاصله استاد کیومرث اشاره به ارباب جمشید می‌نماید که ایشان نماینده زرتشتیان خواهند بود که چنین نیز شد. ارباب کیخسرو شاهرخ در یادداشت‌های خود در جایی که از نمایندگی زرتشتیان و به طور کلی سخن به میان می‌آورد می‌گوید:

«همین که مشروطیت ایران سرگرفت و فرمان انتخابات بیرون آمد چون قدرت در دست آقایان علماء سید عبدالله بهبهانی و میرزا محمد طباطبایی به اصطلاح آن وقت سیدین سپدین را عقیده داشتند که فقط مسلمانان باید

مجلس شورا و نمایندگان زرتشتی پس از صدور فرمان مشروطیت در (۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هـ) جشن باشکوهی در عمارتی که پیش از آن مدرسه نظامی بود در تهران تشکیل یافت.

رؤسای کارخان دولت و ملت با جمعی کثیر از ارباب حل و عقد، زینت‌افزای آن انجمن رفعت و کرامت گردیدند. بازرگانان بنام هم گروه از جمله ارباب جمشید جمشیدیان، ارباب کیخسرو رستم کرمانی و ارباب کیخسرو شاهرخ و فرزانه استاد کیومرث نیز در آن مجلس شرکت داشتند بنا به خبری که روزنامه تربیت تهران در شماره ۴۱۷ خود می‌دهد در ۱۵ شعبان همان سال ارباب جمشید جمشیدیان به اتفاق سایر ناموران زرتشتی و فرزانه استاد کیومرث وفادار نیز حضور داشتند استاد کیومرث سخنرانی مؤثری می‌نماید که چون جنبه‌های سودمندی دارد نقل آنرا به وقت دیگری موکول می‌نماید.

کلاتری های زرتشتی پیش از مشروطیت - در گذشته، کلاتری قوم و طایفه، پست مهمی بود و کلاتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه با او بود و هم واسطه‌ای بود میان دولت و جماعت. در تاریخ جماعت زرتشتی نام برخی از آنها برای ما باقی مانده که آخرین آنها دینیار بهرام کلاتر بود که از سوی دولت وقت (۱۳۰۹ هـ = ۱۲۶۱ ی) لقب امین‌الفراسیان گرفت ولی بعد از او دیگر کلاتر نداشتند.

کلاتر در زمان صفویه - شاردن در جلد پنجم سفرنامه‌اش در باره کلاترها چنین می‌نویسد:
کلاتر مشابه شهردار یا دژبانست و از میان جامعه (ارمنیان یا زرتشتیان) برگزیده می‌شود و بدون وی نه حکمران و نه وزیر نمی‌توانند اقدامی به عمل آورند و مقامات دولتی همراه کلاتر عبارت بودند از: یک وزیر - تحصیلدار یا (پیشکار مالیات و مستوفی) و یک داروغه یا حکمران.... در آینده از کلاتران زرتشتی و اقداماتشان بیشتر خواهیم گفت.

نماینده در مجلس داشته باشند و ایشان خود از سوی غیر مسلمانان و کالت خواهند کرد چنانکه ارامنه و یهود را به همین راضی کرده بودند ولی یا راضی نشده مشغول اقدامات شده و بالاخره موفقیت حاصل کردیم که زرتشتیان نماینده داشته باشند. (توضیح در دوره اول فقط زرتشتیان نماینده داشتند. ارامنه و مسیحی‌ها و یهودیان نماینده نداشتند.) به این ترتیب ارباب جمشید از سوی زرتشتیان تهران، یزد، کرمان و شیراز به سمت نمایندگی معرفی و وارد مجلس شد. ولی به بعضی از مطالب که در مجلس می‌گذشت توجهی نداشت چنانکه در موقع نوشتن قانون اساسی، وقتی که تکلیف حقوق تبعه ایران را معین می‌کردند اینطور نوشتند (مسلمانان در مقابل قوانین و حقوق مساوی هستند) و غیر مسلمانان را مستثنی کرده بودند همین که در روزنامه منتشر شد. من «کیخسرو شاهرخ» با اینکه در تجارتخانه ارباب جمشید بودم با ایشان طرف شده اعتراض کردم. فرمود که ابدأ او ملتفت نشده و این چیزها را نمی‌داند. خواهش کردم چند روزی در این موقع به مجلس نرود که نگویند با حضور نماینده زرتشتیان بوده و خودم مشغول اقدامات شده چند نفر از زرتشتیان را همراه کرده نزد احتشام السلطنه رئیس آن وقت مجلس و بعضی سران نمایندگان مجلس و لایحه به شرح ذیل نوشته چاپ کرده خودم در مجلس رفته منتشر کردم و بر روی سکوهای مجلس و غیره ایستادم نطق‌ها کردم تا اینکه آن اصل عوض و نوشته

شد (تبعه ایران در مقابل قانون مساوی الحقوق آید) در آن موقع به همه جا تلگرافاتی کردم. با رؤسای ارامنه و یهود ملاقات و وادار کردم از طرف آنها نیز اقدامات شود.

به هر صورت همین که مجلس دوره اول به توپ بسته شد و دوره و کالت ایشان خاتمه یافت اعتدالیون (محافظه کاران) فسخ کردند و محمد علیشاه خلع شد و نوبت انتخابات برای دوره دوم رسید با اینکه من هیچ کبیاده نمایندگی مجلس نداشتم. اتفاقاً برای دوره دوم مجلس از طرف جماعت زرتشتی انتخاب شدم. (= دوره دوم از ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هـ ق.) در اینجا به بخشی از یادداشتهای ارباب کیخسرو شاهرخ در آغاز مشروطیت و انتخاب نماینده زرتشتیان پایان داده و همچنانکه در نامه جداگانه‌ای نوشته‌ام باز تکرار می‌نمایم «ره چنان رو که رهروان رفتند». بلی! آقای مهندس افلاطون ضیافت، اکنون که در مقام نمایندگی مجلس به عنوان نماینده از سوی زرتشتیان ایران (ششمین نماینده ادواری و دومین نماینده پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷) مسئولیت نمایندگی را به عهده گرفته‌ای، بدان و آگاه باش، چشم زرتشتیان و یا موکلینت به سوی گامهائی است که در راه خواستها و اعتلای آنها بر می‌داری. در آینده در باره نمایندگان زرتشتیان در مجلس شورا و حتی خبرگان سخن خواهیم گفت. باید اضافه نماید قبل از آنکه مجلسی پا بگیرد، برای زرتشتیان در

ایران، نمایندگانی برای حفظ حقوق آنها از سوی پارسیان هند اعزام می‌شدند که اولین آنها مانکجی لیجی هاتریا بود و نزدیک چهل سال در ایران وظیفه خدمت را به عهده داشت. که به تدریج از آنها و اقداماتشان و هم چنین نمایندگان متوفی گفتگو خواهیم نمود. و بهتر است نمایندگان زنده که عمرشان دراز باد، خود از خود و کارهایشان و حتی مشکلاتشان سخن بگویند تا این تاریخچه را تکامل بخشند.

گفتار را با چهار فقره از بیانات شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ به پایان می‌رساند:

«درست است که نماینده زرتشتیان در مجلس هستم ولی اگر نماینده هستم برای خدمت عموم ملت هستم (جلسه ۵۱ اول صفر ۱۳۲۸ هـ)». «باید قسمی کرد تا ایرانیانی که از ایران رفته‌اند برگردند. باید ندای محبت بشنوند تا امیدوار شده برگردند. (منظور پارسیان هند بوده - جلسه ۷۳ سلخ جمادای‌الثانی ۱۳۴۰ هـ)».

«من به سهم خودم و قسمی که خورده‌ام نمی‌توانم اینجا بنشینم و تماشاچی باشم. (جلسه ۱۳۷-۲۸ منبته ۱۳۰۱)».

«هیچ شمشیر بزنده‌ای ما را از افتخار ایرانیت جدا نمی‌کند. به این آب و خاک سر سپرده‌ایم. (جلسه ۱۴۱-۲۳ حوت ۱۳۰۳ خ)».

مانده دارد

آن سوخت.

نگذاریم این بسوزد

خدا دادی

همآز بیم همآزور همآشو بیم

همکیش گرمی:

یکی از بهترین و زیباترین مکانهای وزجوندی که از آن نوست با گذشت روزگار فرسوده گشته و اگر در این راه سستی نمایی، دبری نخواهد گذشت که بر ویرانه‌اش اشک حسرت خواهی ریخت که دیگر «پشیمانی آنگه نداشت سود»....
از نو می‌خواهیم که در این رهگذر زمان به فرمان خون و سرشت خویش بیاجیزی و چنانکه آرمان دینی و ملی نوست به بازسازی آن کمر همت بندی، زیرا یکی از خوشکاری نو آباد گردانیدن جهان است.

هر دو سیستم گرمایی و سرمایی درست محروم است، این بنا خود را برای سوختن و گریاندن ما آماده کرده است، اکنون شیرمردی می‌باید که برخیزد و مردم را به یاری فراخواند حرارت و گرمای این دبیرستان را رو به‌را نماید و با نصب تعدادی کولر آبی نیز تابستانی راحت و خیالی راحت‌تر برای دست‌داران مراکز فرهنگی به ارمغان آورد.

یادمان باشد که وقتی دبیرستان نوشیروان سوخت، همه سینه چاک دادیم و پول دادیم و بر سوخته‌اش گریستیم، مرده پرست نباشیم و نگذاریم که دبیرستان فیروزبهرام هم بسوزد، تا هزینه کفن و دفنش که بیشتر هم هست پردازیم. پس در این راه بر ماست که هم‌آوزر گردیم و همیار باشیم. زمان، زمان دریافتن و یاری رساندن است، به هوش باش:

طبی سالهای اخیر سری توی سرها در آورده و به جرئت جزو بهترین دبیرستان‌های تهران شده در زمستانها به گونه‌ای و در تابستانها به گونه‌ای دیگر در معرض خطر سوختن است، این مدرسه با آن کلاسهای بسیار بزرگ و سقف‌های بلند هنوز در زمستان به زحمت با بخاری‌های نفتی معمولی گرم می‌شود و با شیطنت بچه‌های خودتان تا کنون چند مرتبه تا مرز فاجعه پیش رفته است، در تابستانها هم که اصلاً سیستم خشک کننده ندارد و نفتالهای سقف چون چوب کبریت آماده گُر گرفتن است که بر اثر یک جرقه کوچک، حادثه به بار می‌آید. در زمان تشکیل کلاسهای تابستانی یا جلسات امتحانی که برق روشن است اگر کولرهای آبی وجود داشته باشد علاوه بر آسایش دانش‌آموزان افزایش رطوبت را نیز به همراه دارد که خود عامل مؤثری در کاهش خطر است.
ولی اکنون دبیرستان فیروزبهرام از

هنگامی که دریافتیم دبیرستان دخترانه «نوشیروان دادگر» یا «نوشیروان» یا «پندار نیک» سوخته است. دل همه ما سوخت، آن بنای زیبای کهن که برجستگی‌اش در میان بناهای زمان خود زیانزد خاص و عام بود گویا بر اثر اتصال سیم برق در بالای سقف بلند ساخته شده از نفتال این فاجعه را به بار آورد، گو اینکه انجمن زرتشتیان تهران و دست‌اندرکاران دیگر و همه مردم یاری کردند و آن را باز ساختند و الحق که مستحکم ساختند و سعی هم نمودند که به اصالت و سبک بنا زمانی وارد نشود، اما باید پذیرفت که این بنا دیگر اصالت پیشین خود را ندارد.

دبیرستان فیروزبهرام با قدمت چند سال بیشتر و با همان سبک معماری هنوز نسوخته و پا برجاست، ولی بدانید که سوختن آن هم به موفقی بست است، این دبیرستان ویژه دانش‌آموزان زرتشتی نیز می‌باشد و